# حسنات العارفین

تألیف

شاهزاده محمد داراشکوه

بسم‌الله الرحمن الرحیم

احدی راست حمد بی‌حد که حمد و حامد و محمود اوست و صمدی راست ثنای‌بی‌عد(۱) که موجد و وجود وموجود هموست . « الا کل شی ماخلاالله باطل . » و نعت فراوان(۲) برنبیی که اوست‌مظهر ذات حضرت وجود و صلوات بی‌کران بر رسولی(۳) که هموست جامع صفات لامحدود وعلی آله و اصحابه واولیائه .

اما بعد ، می‌گوید فقیربی‌حزن(۴) واندوه محمد داراشکوه : چون‌در این ایام که سال یك هزار و شصت و دوی هجری و سال سی و هشتم است از ولادت این فقیر ، خاطر بالکلیه از کتب اهل سلوك و طریقت ملول گردیده بود و جز توحید صرف منظور نظر نبود و از روی وجد و ذوق اکثر کلمات بلند حقایق و معارف سر برمی‌زد و پست فطرتان دون همت و زاهدان خشك بی‌حلاوت از کوتاه بینی در صدد طعن و تکفیر و انکار می‌شد ؛ بنابرآن به‌خاطر این فقیر ( رسید ) که آنچه از کبراء موحدان وبزرگان‌عارفان‌که بهترین‌مخلوقات وراست‌بازان درمعاملت‌اند(۵) ، سخنان بلندکه‌آن را متشابهات وشطحیات نامند(٦) صادر شده و در کتب و رسایل این قوم متفرق است ، با آنچه از عارفان این وقت خود شنیده ، جمع نماید تا حجت

---

(۱) بی‌عدد MA (۲) قرآن A (۳) رسول‌مقبول x (۴) باحزن X
(۵) معاملات M (۶) نام نهاده‌اند M

قاطع و برهان ساطع بر دجاجلهٔ عیسی نفسان و فراعنهٔ موسی صفتان و ابوجهلان محمدی مشربان باشد وچون شطحیاتی که عاشق عارف روزبهان بقلی- رحمه‌الله- جمع نموده ، مشتمل برتشبیهات و استعارات بوده خوانندگان را موجب ملال می‌باشد ، مختصری به عبارات راست به راست و اشعار مناسب چه از مشایخ و چه از خود ترتیب‌داد وآن‌را **حسنات‌العارفین** به‌اشارهٔ قرآن مبین نام نهاد تاصادقان سلوك(۱) راحجت و سند باشد و زبان طاعنان (۲) از سرزنش کوتاه‌گردد و افتتاح آن به‌کلام الهی واحادیث نبوی و اقوال اصحاب کبار که دلایل واضحه‌اند براثبات این مطلب نمود .

## رباعی

توحیدنبی‌گفت ولی‌گفت(۳)خدا جز وحدت ذات نیست حاشا کلا
هرگاه خدا و انبیا می‌گفتند من حوصله از کجا بیارم تلا

عارف(۴) بی‌پروا از بدنامی‌بایزید بسطامی‌گفته است : تخم تاك معرفت را درعهد آدم در زمین‌کردند ، و در وقت نوح از زمین برآوردند ، و در زمان ابراهیم به مرتبهٔ گل رسانیدند ، و در عهد موسی خوشه پدیدار ساختند ، و در عهد عیسی انگور نموده ، در زمان‌محمدشراب صافی‌کشیدند(۵) و رندان این امت ازآن‌می ناب قدح‌ها نوشیدند و بیخودگشتند و به‌بانگ بلندگفتند که « سبحانی ما اعظم شانی » و «لیس فی جبتی سوی الله » و «اناالحق» و « لااله الا انا » وامثال این .

---

(۱)سالکان‌صادقX (۲)عنان A (۳) و ولی‌گفت وX (۴) عارف- MNX
(۵) کشیدند N

**شطح الهی:** «هوالاول والاخر والظاهر والباطن(۱)» یعنی وجود منحصر در من است وهمه منم(۲). واسطی فرمود که درین آیه برای هیچ چیز وجود نگذاشت، همه خود شد .

**وهم** فرمود: «اینما تولوا فثم وجه‌الله.(۳)» هر طرف روی بیارید، روی من است . یعنی روی شما روی من است .

**و هم** فرموده: «ان‌الذین یبایعونک انما یبایعون‌الله یدالله فوق ایدیهم» (۴). یعنی دستی که به دست محمد بیعت کرد ، به دست الله بیعت کرد و آن دست الله است که بالای دست محمد است و مثل این در کلام الهی و احادیث قدسی بسیار است ؛ چنانچه فرموده : ای موسی ! بیمار شدم ، مرا نپرسیدی و گرسنه شدم ، مرا طعام ندادی . موسی گفت : خداوندا ! تو منزهی ازین . گفت : فلان درویش مرا که بیمار بود عیادت نکردی و گرسنه بود طعام ندادی، پس مرا نپرسیدی و طعام ندادی چه من گوش اویم و چشم اویم و زبان اویم و دست اویم و پای اویم به من می‌شنود، به من می‌بیند ، به من می‌گیرد ، به من راه می رود .

**شطح حضرت محمدی** -صلی‌الله علیه وسلم- : خلق‌الله آدم علی صورته. یعنی خلق کرده الله تعالی آدم را برصورت خود .

**و هم** فرموده که : انا احمد بلامیم . یعنی احدم .

**و هم آن حضرت** فرمود- علیه‌السلام-: «لودلیتم بحبل لهبطتم علی‌الله». یعنی اگر شما را به ریسمانی بسته از بالا به پایان بیندازند ، هرآینه می‌افتید برالله. یعنی به همه جهت وجود او پر است و همه جا اوست .

**و هم** آن حضرت فرمود: «اذا احب‌الله عبداً لم یضره ذنب» . یعنی وقتی که دوست دارد خدا بنده را ضرر نمی‌کند او را هیچ گناهی ، چه فعل او فعل حق است و هرکه را حق دوست داشت ؛ او را ازو باز گرفت .

---

(۱) ۵۷-۳ (۲) : منم وهم x (۳) ۲-۱۱۵ (۴) ۴۸-۱۰

**و هم** آن حضرت فرموده : « لاتسبوالدهر فان الدهر هوالله » یعنی دشنام ندهید دهر را که دهر خداست .

**و هم** فرمود: « لاتسبوالریح فانه من نفس‌الرحمن .» یعنی بد مگوئید باد را که باد از نفس کشیدن حق است .

**شطح : ابوبکر صدیق** - رضی الله عنه - فرموده : « مارایت شیئا الا رایت الله قبله .(۱) » یعنی‌ندیدم‌هیچ‌چیزی را،مگرآن‌که‌دیدم الله راپیش‌ازان(۲)چیز.

**و هم** صدیق اکبر وقتی‌که بلال را می‌خرید ، رسول - صلی‌الله علیه وسلم- فرمود : مرا شریك کن در بیع بلال . صدیق گفت : یا رسول‌الله ! خدا لاشریک له است . این شطحی است بلند ، اما همه کس نمی‌فهمد .

**شطح : عمر فاروق** - رضی الله عنه - فرمود که : « ما رایت شیئا الا رأیت الله معه . » یعنی ندیدم هیچ چیز را مگر آن که دیدم الله را با آن چیز .

**و هم** از عمر - رضی‌الله تعالی عنه - عین‌القضات نقل‌کرده‌که فاروق اعظم فرموده که نیست در قرآن ذکر دشمنان و خطاب به‌کافران . یعنی هرجا که‌کافران مذکورند ، مراد ازان کافران حقیقی‌اندکه عارفان باشند و مراد ازدشمنان ، دشمنان هستی موهوم . چه این جماعت را اهل ظاهر کافر و دشمن می‌دانند و ازینجاست‌که ابن عربی در تفسیر این آیه که ظاهرش در شأن کفار است « ان‌الذین کفرو اسواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم‌لایومنون(۳)» فرموده‌که این‌آیه‌درشأن‌کفارحقیقی(۴) که‌کبرای عارفان باشند ، وارد شده ، یعنی این کافران حقیقی را خواه بترسانی خواه‌نترسانی برابراست(۵) واینها ایمان به عوام‌نمی‌آرند .

شیخ من شیخ میر- قدس سره - در تفسیرآیهٔ «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم وعلی ابصارهم‌غشاوه ولهم عذاب‌عظیم. (٦)» می‌فرمودند که در حق خاصان

(۱) فیه M (۲) دران M (۳)۲-۶ (۴) حقیقت است M (۵) اند M

(۶) ۲-۷

است ، چه ختم است بر دلهای‌ایشان که در دل ایشان غیر نیاید و چشم ایشان غیر نبیند و گوش ایشان غیر نشنود و مرایشان را لذت وحلاوت بسیار است ازان کفر.

**شطح : عثمان** ذوالنورین فرموده ـ رضی الله عنه ـ : ما رایت شیئا الا رایت الله بعده ، یعنی ندیدم هیچ چیز را مگر آن که دیدم الله را بعد از آن چیز . این سه شطح اگر چه در عبارت نزدیک به هم اند ؛ اما موافق درجهٔ هریک واقع شده .

**شطح علی مرتضی** ـ کرم الله وجهه ـ : سبحان من اطاعه العاصی بعصیانه ، سبحان من ذکره الناسی بنسیانه . یعنی پاك است آن که گنه کار در گناه کردن هم فرمان بردهٔ اوست و پاك است آن که فراموش‌کار در فراموشی هم یاد اوکرده .(۱)

**و هم** علی مرتضی فرموده : او با هر شی‌است‌نه آن‌چنانکه او هرشی(۲) باشد وغیر هر شی است نه‌آن چنان‌که ازو جدا باشد . یعنی خود است و بس . باقی نسبت است ، چنانچه مولوی فرماید :

**بیت**

ای دیده عجائب‌ها ، بنگر که عجب اینست

معشوق بر عاشق بی او نه و با او نه

**شطح** : ابوهریره ـ رضی‌الله‌عنه‌ـ می‌گوید : یاد گرفتم از پیغامبر صلی‌الله علیه و سلم دو علم را . یکی را منتشر ساختم در خلق و علم دویم را اگر منتشر می‌کردم حلقوم‌مرا می بریدند .

علم اول طریقت است . علم دویم حقیقت وتوحیدکه از بیان این علم همه عالم انکار دارند .

(۱) یادکردهٔ اوست M (۲) باهرشی M

**شطح : اویس قرنی** -رضی‌الله عنه- فرمود : هرگاه عبودیت بنده تمام شد عیش او عیش‌الله است. یعنی صفت الوهیت درو ظاهر می‌شود وفعل بنده فعل حق می‌گردد.

**شطح : امام زین‌العابدین** -رضی‌الله عنه- فرموده که : من پنهان می‌کنم خلاصهٔ علم خود را تاجاهلان بر من نشورند از سخنان‌حق و این‌علم خاصان است‌که اگر اظهار کنم ، هرآینه بگویند مرا که بت پرست است و مسلمانان خون مرا حلال دانند وهر بدی که درحق من کنند آن را موجب ثواب شناسند و همین علم را علی -رضی‌الله عنه- جدمن(۱) به‌من وصیت کرده‌بود و به‌امام حسن‌و امام حسین نیزوصیت کرده بود که به کس‌اظهار نکنید . ازین عبارت دو چیز ظاهر می شود . یکی آن که خلاصهٔ علم ، علم توحید است ، چه از ظاهر ساختن علم شریعت و طریقت‌کسی خون کسی‌نمی‌ریزد. دویم آنکه مرابت‌پرست می‌گویند، یعنی‌چون حق در من است بت‌وجود خودرا خود خواهم پرستید .

**شطح : امام جعفرصادق** فرمود که : من آیات قرآن را چندان تکرار می‌کنم که آن را از قایل آن شنوم .یعنی وقتی‌که حضور حاصل شد ، قرآن راکلام خود می‌دانم .

**شطح ابراهیم ادهم** - قدس‌الله سره -گفت : اگرلحظه‌ای دل به دست آرم ، از فتح روم دوستر دارم واگر پادشاهان عالم بدانندکه مرا چه دلخوشی وذوق روی می‌دهد ، شمشیرها گرفته، برسرمن بیایند .

**شطح فضیل عیاض** -رضی‌الله عنه- : ازو پرسیدندکه امر معروف ونهی منکر چیست ؟ فرمود که : در ولایتی باشید که دران دیار امر معروف و نهی منکر نباشدکه‌این‌هردو در ولایت خلق است. درحضرت ذات نه امرمعروف است و نه نهی منکر .

**شیخ شمس‌الدین تبریزی** فرمود که : « آنجا که توحید است

(۱) من :- N

کن و مکن را کاری نیست . »

**و هم** فضیل عیاض فرمود که : می خواهم بیمار شوم تا به نماز جماعت نروم . یعنی کسی که در دوام صلوة است ، او را به‌نماز ظاهر چکار ؟.

**و هم** فضیل عیاض گفت که : عرش وکرسی ولوح و قلم منم وجبرئیل ومیکائیل و اسرافیل وعزرائیل منم و ابراهیم وموسی وعیسی و محمد منم . یعنی هر که در مقام کلیت رسید او عین همه است و همه عین او .

**شطح: اسرافیل**- رحمه‌الله -: ذوالنون مصری به‌خدمت وی شد . گفت : اگر آمده‌ای که علم اولین و آخرین بیاموزی اورا بشریت برنتابد واگر آمده‌ای که او را بیابی ؛ اول قدمی که برداشتی او آنجا بود ، یعنی همیشه طالب و مطلوب عین یکدیگراند .

**شطح : معروف کرخی** - قدس‌الله‌سره-فرموده: «لیس‌فی‌الوجود احدالاالله» . یعنی نیست هیچ چیزی موجود مگر الله .

**شطح : ذوالنون مصری**-رحمه‌الله -گفت :سه سفر کردم و از سه‌سفر سه علم آوردم . در سفر اول علمی آوردم‌که خاص و عام پذیرفت . در سفر دوم علمی آوردم‌که خاص پذیرفت(۱)و عام نپذیرفت . در سفر سیوم علمی آوردم‌که نه خاص پذیرفت و نه عام . پس من‌رانده و تنها و خوار ماندم . شیخ‌الاسلام گفت : در سفر اول ، علم شریعت آورد ودرسفر دوم ، علم طریقت ودر سفرسیوم ، علم توحیدآورد که نه خاص پذیرد و نه عام .

**شطح : جنید** -قدس‌الله سره- فرمود : تا هزارصدیق ترا زندیق نگویند به مرتبهٔ صدیقیت نمی‌رسی . این حال‌مرا دست داده بود که چون در توحید برمن گشاده شد همه عالم شوریدند بر من ، حتی پیرو استاد من .

**و هم** ذوالنون یوسف بن حسین را گفت : پرهیز کن از اوراد خواندن

(۱) پذیرفتند M

دایمی که نفس تو الفت گیرد با آن .

**و هم** ذوالنون‌راپرسیدندکه مخفی‌ترین(۱) آنچه‌بنده‌را به‌آن‌فریفته‌گردانند، چیست ؟ گفت : لطف بی‌حد و بسیاری کرامات و ظهور خوارق که اینها همه خود بینی می‌آرد و خود بینی با خدا بینی نسازد .

سخن ما و من مگو با او  یا تو باشی درین میان یا او
من و تو عین شرك و تقلید است  چه مناسب به اهل توحید است

**و هم** از ذوالنون پرسیدندکه عارف کیست؟ گفت: اینجا بود(۲) و رفت یعنی از هستی موهوم‌گذشته ، به هستی مطلق رسید . حالا ازو نام ونشانی نیست .

**و هم** ابن‌الفرحی گوید : با ذوالنون در کشتی نشسته بودم . جماعتی از فقها و علماء در کشتی دیگر نشسته بودند و به شتاب می‌رفتند . یکی گفت : اینها می‌روند که پیش سلطان بر زندقهٔ ذوالنون گواهی بدهند . ذوالنون گفت : الهی اگردروغگوی‌اند(۳)بگیرایشان را. سخن تمام نشده بود که‌کشتی ایشان فرو رفت و همه غرق شدند . گفتم : ای ذوالنون ! اینها مجرم بودند . گناه ملاحان چه بود ؟ گفت : چرا ایشان را برکشتی سوار کرده ، می‌بردند ؟ فردا اینها شهید برخیزند به ازان‌که‌شاهدی دروغ‌می‌دادند(۴). بعدازان ذوالنون دست خود بیفشاند و گفت : الی به عزت تو که دیگر به‌خلقت دعای بد نکنم .

**شطح : یحیی بن معاذ رازی** ـ علیه‌الرحمه ـ فرموده : نار شرك جمله حسنات مشرك را خاکستر کند ، ونورتوحید جمله سئیات موحد را سوزد .

**و هم** وی درتفسیر آیهٔ «کنتم خیر امةاخرجت‌للناس»(۵) فرموده‌که: این مدح است مرامت محمدرا ـصلی‌الله علیه وسلم‌ـ و قومی را که الله تعالی مدح‌کند، عذاب نکند آن قوم را هرگز .

(۱) ترازین A (۲) نبود M (۳) دروغ گویند M (۴) شاهد دروغ بودند M (۵) ۳-۱۱۰

**شطح : شیخ ابوعلی سندی** -رحمةالله علیه -گفت: من‌درحالتی بودم‌که من بامن بودم ودران منزل از خود بودم . بعدازان در حالتی شدم‌که‌ازو(۱) بودم . یعنی هستی موهوم من رفت و همه او شدم .

**شطح : ابایزید بسطامی** -قدس‌الله سره- فرموده که : حق به من گفت : همه بنده‌اند جز تو .

**و هم** ابویزید فرمود : توبهٔ مردم از گناهان است و توبهٔ من از گفتن لااله‌الاالله .

**و هم** پیش ابویزید خواندند: « ان بطش ربك گفت.(۲) » لشدید: گرفتن من از گرفتن او سخت‌تر است. یعنی من دوستی او را در دل محکم‌ترگرفته‌ام(۳) .

**و هم** ابویزید برمقابریهودان(۲)بگذشت وگفت : معذورانند. پس برمقابر مسلمانان بگذشت وگفت : مغرورانند . و من می‌گویم هر دو مجبورانند .

**و هم** ابویزیدمی‌گوید : خداوند تعالی‌درهمه عالم‌بنگریست اهلی ندید(۴) از برای معرفت خویش . پس ایشان را مشغول به عبادت کرد .

**و هم** ابویزید ازمؤذن الله‌اکبر بشنید، گفت: من بزرگوارترم در الوهیت .

**و هم** او را گفتند : همه عالـم در تحت لوای محمدی خواهند بـود . بایزیدگفت بالله که لوای من از لوای محمد عظیم‌تر است . یعنی ازحقیقت محمدی هویت (۵) برتر است و هوعلی کل شئی محیط .

**و هم** بایزید را گفتند : الله تعالی را لوح محفوظ است. گفت : آن لوح محفوظ منم .

**و هم** احمدحرب جای‌نمازی ازبرای با یزید فرستاد که بران نمازگزارد .

---

(۱) اورا M (۲) ۸۵-۱۲(۳) یعنی حق راگرفتم وراضی‌گردانیدم ازخود واین گرفتن من‌سخت‌تراست ازگرفتن حق ، زیرا که معشوق عاشق‌کسی را بگیردکه رام خود گرداند آسان است، اما رام کرد عاشق معشوق ودر دام سخت‌تراست M (۴) گزید

(۵) حقیقت N

بایزید فرمود : عبادت تمام انبیاء و اولیاء و عالمیان را در تکیه پر کرده زیر سر نهاده‌ام . مرا احتیاج به‌جای نماز نیست .

**و هم** بایزید می‌گوید : سی سال است که باحق سخن می‌گویم خلق دانند که با ایشان سخن می‌کنم و هم سی سال است که خلق‌را بـه‌خدای می خوانم ؛ اما چون نیك نگریستم ، دانستم که همه پیش از من به وی رسیده بوده‌اند . (۱)

**و هم** ابویزیدرا گفتند : عارف‌را حجاب باشد ؟ گفت : حق‌را حجاب نمی‌باشد . یعنی عارف حق است .

**و هم** ابویزید گوید که : چون مار پوست بشریت و عبودیت بینداختم و بیرون شدم ازان .

**شطح : ابوحفص نیشاپوری** ـ رحمة‌الله علیه ـ گوید که : ازان‌گاه که‌الله را بشناختم ، در دل‌من‌حق و باطل نیاید(۲) . یعنی هرگاه همه او باشد ، حق عین باطل است و باطل عین حق .

**و هم** ابوحفص فرمود : کسب بگذاشتن جهل است و کسب کردن شرك . یعنی درکسب گذاشتن غیرت لازم می‌آید و در کسب کردن خودرا دیدن .

**و هم** ابوحفص‌درتفسیرآیهٔ « واذ قلناللملئکة اسجدوآلادم(۳) »می فرماید که : می‌خواست که معلوم ملایکه کند که من مستغنی‌ام از عبادت شما ، چه اگر عبادت ایشان برابر ذرهٔ اعتبار می‌داشت ، هرگز ایشان را سجدهٔ آدم نمی‌فرمود . یعنی حق تعالی مستغنی است از عبادت جمیع مخلوقات .

**شطح : سهل بن عبدالله تستری** ـ رحمة‌الله علیه ـ جماعتی از فقها نـزد سهل تستری نشسته بودند . گفت : من حجتم برملایکه و گوسفند من حجت است بر فقها وعلماء . آن جماعت همه شوریدند . گفت : هریکی دسته‌ای‌گیاه بیاورید .

---

(۱) بودند x (۲) نیامد x (۳) ۲-۳۴ ۱۸ : ۵

چون آورده پیش گوسفند نهادند . گوسفند ازان نخورد . سهل پاره‌ای گیاه خشک پیش گوسفند بنهاد . گوسفند شروع به‌خوردن نمود . فرمود که : گوسفند من جز آن نخورد که از کوه آورده‌ام ، درگیاه شما شبهه‌ای بود گوسفندرا ، پس حجت است بر شما که باك ندارید و مال هرکس که بیابید ، بخورید . ورع گوسفند من از شما بیش است ؛ و من درهفتاد روز دو برگ گیاه می‌خورم ، ازان برملایکه حجتم، چه ایشان‌را روحانی آفریده ، و من با این همه شهوت جسمانی ریاضت بـه اینجا رسانیده‌ام .

**و هم** سهل عبدالله فرماید که : ذکر برزبان هذیانست ودردل وسوسه .

**و هم** از سهل پرسیدند که : مردکی صوفی شود ؟گفت : آنگاه‌که خونش و مالش حلال و مباح شود ، و هرچه بیند از حق بیند ، و رحمت خدای‌را بر همه خلق شامل داند .

**شطح : استاد موحدان ابوسعید خراز** ـ قدس سره ـ گفت : مدتی اورا می‌جستم ، خودرا می‌یافتم . اکنون خودرا می‌جویم ، اورا می‌یابم .

**و هم** فرمود : بنده چون به‌حق پیوندد ودرقرب رسد ، خودرا فراموش کند ، تا به‌حدی که اگر پرسند : تو از کجائی و به‌کجا می‌روی ؟ جواب گوید : الله . یعنی اللهام و در الله می‌روم . این مقام‌را سیر فی‌الله گویند .

**و هم** ابوسعید خراز در کتاب درجات‌المریدین فرماید کـه : ازین طایفه بعضی هستند که حظوظ نفس خودرا فراموش کرده‌اند ، وحاجتی از حق نخواهند ، ونداننند که چه خواهند و چه گویند ، و کیستند و چیستند و از کجایند . بی‌نامند و بی‌نشانند ، و بی‌علم‌اند و بی‌جهل‌اند و مشتاق‌اند . کسی‌که این سخن‌را بفهمد و درین همراهی کند ، ایشان‌را و این طایفه‌را ، اگر پرسند که چه خواهید ؟ گویند الله . گویند چه گوئید ؟ گویند الله . گویند چه دانید ؟ گویند الله ، و اگر هرموئی از ایشان زبانی پیدا کند گوید الله . پای تاسر پر باشند به‌نور الله . واز غایت قرب

نتوانند گفت الله . واز خدا جدا نیستندکه‌گویند الله ودرین حال جزحیرت نگنجد .

**و هم** ابو سعید خراز در مکتوبی نوشته‌که آیا هست موجودی غیرخدا ؟ و آیا قدرت دارد کسی غیر الله‌که گوید الله؟ وآیا می‌بیندکسی اللهرا غیر الله ؟ وآیا شناخته است کسی اللهرا غیر الله ؟ و آیا در آسمان‌ها و زمین‌ها ودر میان آسمان‌ها و زمین‌ها هست کسی غیر الله ؟ پس وقتی‌که نباشید شماپس باشید اللهرا با الله(۱) .

**و هم** ابوسعید خراز در تفسیر آیهٔ « ان‌الذین کفروا بآیات الله لهم عذاب شدید» (۲) فرمود :کافرانند کسانی که منکر کرامات اولیای خدااند و عذاب شدید ایشان، محرومی‌است‌ازصحبت(۳)اولیاء .

**و هم** ابوسعید خراز در تفسیر آیهٔ کریمهٔ « الحمدالله الــذی اذ هب عنـا الحزن.»(۴)فرمود: که اهل‌معرفت دردنیا همچواهل جنت می‌باشند درآخرت . یعنی ایشان از جمیع تکالیف و اشغال فارغ‌اند ؛ چنانکه اهل جنت در جنت .

**و هم** ابوسعید خراز در آیـهٔ‌کریمهٔ« و انا لنحن نحی و نمیت»(۵)فرموده که : زنده‌آن‌که حرکت اوبه‌حق باشد ، ومرده آن‌که حرکت را نسبت به‌خود دهد .

**و هم** خراز در تفسیر « الم‌نشرح»(٦) می‌فرمایدکه : لوح سینهٔ تومی‌باید که به‌هیچ نقشی آلوده نشده باشد از علم‌ها ورسم‌ها ، همچو سینهٔ محمدکه ازین‌ها پاك بود ، او را علم اولین و آخرین عطا فرمود .

عزیزی می‌گفت : سینهٔ ملایان مانند تخته مشق کودکان پر نقش است . تا این‌ها تمام آن نفش را نشویند؛قابل تصویرصور حقانی نگردد (۷).

**و هم** خراز در تفسیر آیهٔ « للفقراء المهاجرین الذیـن اخر جوامن دیارهم واموالهم »(۸) می‌فرماید که:فقیر نشود وازهستی موهوم خود جدا نگردد هیچکس تا از جمیع تصرفاتی‌که نسبت به‌خود می‌کند(۹) نگذرد.

---

(۱) به‌الله MN (۲)۳-۴ (۳) مراتب N (۴)۳۵-۳۴ (۵)۱۵ - ۲۳
(۶)۵۹ - ۱۱۸ (۷) نگردند (۸) ۵۹-۸ (۹) می‌دهد

**شطح : ابوحمزه خراسانی** - رحمةالله علیه -گوید : اگرغفلت نبودی، صدیقان بمردندی . یعنی غفلت مربی وجود ظاهر است .

**و هم** ابوحمزه در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفند شنید ، در وجدآمد و گفت : « لبیك جل جلاله . » حارث کاردی کشیده ، گفت : این چه حالت است؟ اگر بیان نکنی ترا بکشم . گفت : ای بیچاره برو چندین سال خاکستر و سبوس و آرد با هم آمیخته ، بخور تا این مسئله بر تو روشن شود.

**شطح : ابوالحسن شیبانی** - رحمة الله علیه - گوید که : جمله جهان در بیابان تشنه‌اندو من برشط نیل تشنه‌ام. یعنی آنها دربیابان غفلت وهجرسرگردانند و من در وصال تشنهٔ حسن بی نهایت .

**شطح : ابراهیم خواص**- رحمةالله علیه - درمیان برف مربع نشسته‌بود. ابوالحسن علوی گفت : بیا تا درخانه آئیم . گفت : مرا به مجوسیت‌می‌خوانی؟! شیخ‌الاسلام گفت: تا نشان دوگانگی‌به‌جاست مجوسیت بجاست . یعنی‌حق‌همه‌جاست.

**شطح : ابوالحسن نوری** -رحمةالله علیه - جوانی نزد نوری درآمد . نوری پرسید : با که صحبت داشته‌ای ؟ گفت با بوحمزهٔ خراسانی . نوری‌گفت : با آن مرد که از قرب نشان می‌دهد و اشارت می‌کند ؟ گفت آری . گفت : چون به او رسی، سلام من برگوی وبگوی‌که اینجاکه مائیم نه قرب است و نه بعد .(۱)

جامی مکن اندیشهٔ نزدیکی و دوری    لاقرب و لابعد و لاوصل و لابین

یعنی دوری و نزدیکی دوگانگی می‌خواهد و در توحید دوئی شرك است .

**و هم** نوری فرمود : هرگاه الله تعالی نظر بـرلطافت خود کند ، خود را حق می‌نامد . وقتی که نظربرکثافت خودکند، خود را خلق‌می‌نامد .(۲) یعنی درهر دو حالت یك ذات است .

**و هم** نوری فرمود کـه : ساعتی از عارف بر مولی گرامی‌تر از تعبد

(۱) قرب وبعد بعداستA    (۲) می‌نمایدA

متعبدان ، هزار هزار سال .

**و هم** نوری راگفتند : الله تعالی را به‌چه شناختی؟ گفت به الله . گفتند: پس عقل چیست ؟ گفت : عاجز است ، راه ننماید ، مگر عاجز را .

**و هم** ابوالحسن نوری آواز مؤذن بشنید . گفت : هلاکت باد بر تو . دران اثنا آواز سگ بشنید . گفت : لبیك وسعدیك .گفتند : شیخا ! این چه حال است ؟ گفت : مؤذن از غفلت گفت برای مزد و سگ بی‌غرض گفت که حق تعالی فرموده است«وان‌من شیءالا یسبح بحمده»(۱). یعنی‌چیزی نیست‌که‌درذکراونباشد .

**شطح : ابوجعفر بن‌الکربتی** - قدس سره : جعفر خلدی‌گویدکه جنید روز وفات(۲) ابن‌الکربتی بالای سروی نشسته بود . جنید سر خود به‌آسمان برداشت . ابوجعفرگفت : بعد است و دوری . جنید سرخود به‌سوی زمین فروافگند . بازگفت: بعد است و دوری . یعنی او تعالی شانه منزه است از جهت .

**شطح : سیدالطایفه جنید** - رحمةالله علیه - در جواب حدیث « کان‌الله ولم یکن معه شیء » گفت : « الان کماکان» ، یعنی چنانکه بود و نبود با او چیزی، حالا هم اوست و نیست چیزی با او .

**و هم** سیدالطایفه‌گفت: «تصوف آن‌است‌که ساعتی بنشینی(باحق) بی‌تیمار». شیخ‌الاسلام گفت : بی‌تیمار چه بود ؟ گفت : یافت بی‌جستن ، و دیدار بی‌نگریستن که بیننده در دیدارعلت است .

### رباعی

| | |
|---|---|
| یك دم از وی جدای بنشین تو | ساعتی بی خدای بنشین(۳) تو |
| شرك ، باحق‌نشتن است ، یقین | خودبه‌خودآشنائی بنشین‌تو(۴) |

---

۱- ۱۷ - ۴۴ ۲- چند روز پیش از وفات .

۳- ننشین XA ۴- منشین N

**و هم** از سیدالطایفه پرسیدند که عارف کیست و معروف که ؟ گفت : « لون الماء لون انائه » یعنی آب بی‌رنگ است و هر رنگی که ظرف دارد ، آب همان رنگ نماید .

**رباعی**

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت رنگ من و تو کجا خرد ، ای ناداشت
این رنگ همه هوس(۱)بود یاپنداشت او بی‌رنگست رنگ او باید داشت

**و هم** وی گفت : اولیت و آخریت را مطالعه کردم . آنگه از همه غایب شدم ، و از همه فانی شدم و در همه باقی شدم .

**و هم** سیدالطایفه را پرسیدند که : ماالتوحید ؟ گفت : « التوحید اسقاط الاضافات » یعنی توحید دورکردن‌نسبت‌هاست .

شبی این فقیر آن سرور را ، صلی‌الله علیه وسلم ـ را برتختی نشسته دید . ابوبکر وعمر بر دست راست او نشسته و جنید متصل ایشان وعثمان و علی بردست چپ و پیرمن غوث‌الثقلین متصل ایشان نشسته و ذوالنون مصری و بشر حافی و اکثری از مشایخ کبار و مولانا عبدالرحمن جامی و استاد من شیخ میر هم دران مجلس حاضر بودند . ازآنجا که مرا همیشه ذوق این بود که توحید ازآن حضرت ـ علیه‌السلام ـ بیاموزم(۲)پای مبارك آن سرور را بوسیدم وگفتم : یا رسول‌الله ! چیست توحید ؟ آن حضرت از روی بشاشت و خوشی انگشت‌های دست راست را بسته ، انگشت شهادت را برداشتند . نزد غوث‌الثقلین رفته ، این اشاره پرسیدم . فرمودند که توحید در عبارت نگنجد و اشاره کافی است ، چون راز به زبان نتوان گفت ، پیغامبر ـ صلی‌الله علیه ـ یك انگشت برداشت واشارت به احدیت‌کرد .کمال توحید یك دانستن و یك دیدیدن است .

**بیت**

یکی بین و یکی دان و یکی گوی یکی خواه و یکی خوان و یکی جوی

۱ــ این رنگ همه ... پنداشت : ــ A ۲ــ بپرسم و بیاموزم X

**و هم** در مجلس سیدالطایفه ، شبلی روزی الله گفت . جنید گفت : غیبت حرام است . یعنی درین وقت تو حاضر نبودی که الله گفتی . اگر حاضر می‌بودی کی الله می‌گفتی .

**شطح سمنون محب** ـ قدس سره ـ : سمنون را پرسیدند که محبت چیست ؟ گفت : ( محبت ) بنده با حق یا محبت حق با بنده ؟ همین لحظه در صحبت حضرت خضر ـ علیه‌السلام ـ از محبت حق بابنده می‌گفتم . ملایکهٔ مقربین نتوانستند شنید ، گریختند .

**شطح : رویم** ـ قدس سره ـ گوید که : توحید دور کردن آثار بشریت است و ثابت کردن الوهیت برخود . یعنی خود را معبود دیدن نه عابد .

**و هم** رویم را گفتند : انس باحق چیست ؟ گفت : وحشت از غیر و ازهستی خود . یعنی هیچ نبینند ، همه او را بینند .

**و هم** رویم را پرسیدندکه : توبه چیست ؟ گفت : توبه از توبه . یعنی کنندهٔ نیك و بد اوست . پس توبه از چیست ؟ !

**شطح یوسف بن حسین رازی** ـ قدس سره ـ : ابوالحسن دراج به‌آرزوی دیدن وی بـه ری آمد ، از هرکه حـال وی پرسید ، گفتند : با آن پیر زندیق چه کار داری ؟ ! چون به‌وی رسید ، یوسف ازو پرسید که : هیچ بیتی یاد داری ؟ بیتی پیش او خواند . یوسف‌بن حسین در سماع بشورید و طوفان از چشم وی روان شد وگفت: ای دراج ! عجب مدار که مرا زندیق گویند ، از صبح تاحال قرآن می‌خوانم ، اشك از چشم من نیامد ، بدین یك بیت که تو خواندی ببین که چه حال ظاهر شد ؟ !

**و هم** یوسف گفت که : من دانم نـزول عیسی کی بود و خروج مهدی کی بود و از کدام قبیله عیسی زن کند و از پشت او کـه پدید آید . یعنی علم عارف ، علم الله است . هرچه حق داند ، عارف داند .

**و هم** یوسف گفت : اگر صدق و اخلاص هردو غلام(۱) من می‌بودند ، هردو

---

(۱) عالم A

را می‌فروختم و اگر خوف و رجا هر دو بر در من می‌آمدند ، در باز نمی‌کردم . یعنی اینهاصفت عبودیت است .

**و هم** یوسف گفت : هر که به نظر رسید ، از خبر مستغنی شد ، یعنی هر که صاحب مشاهده شد ، از شرع گذشت و هر که حق شد ، از دیدن حق گذشت .

**شطح امام موحدین ابوبکر واسطی** ـ رحمة‌الله علیه ـ : از واسطی پرسیدندکه مریدان ابوعثمان حیری را چون دیدی ؟ گفت : پیرایشان نیاموخته است ایشان‌را مگر مجوسیت . یعنی گفتن من و او .

**و هم** واسطی گوید : هرکه ذکر او کرد ، برو بهتان کرد و هرکه صبر کرد ، دلیری نمود به او، وهرکه شکرکرد ، تکلف نمود. یعنی این‌ها همه آثار خودبینی(۱) است .

**و هم** وی فرموده‌که: غفلت ذاکران از عوام‌الناس بیشتر است. یعنی ذاکران بسبب اسم و ذکر از مذکور غافل گشته‌اند و غفلت عوام یاد نکردن(۲) حق است خود را . درین معنی گفته‌ام :

خوش کرد(۳) بیاد خود نشستن همه وقت
این قید چه لازم است بر من همه وقت
غافل شدن خلق ز حق از حق است
خود را تعب است یاد کردن همه وقت

**و هم** واسطی درتفسیرآیهٔ «ولایأمرکم ان تتخذوا الملئکة والنبیین ارباباً»(۴) یعنی نمی‌رسد نبی راکه امرکند شمارا به‌اینکه بگیرید فرشتگان وپیغمبران را خدایان خود ، می‌فرماید که : بر تو باد که در راه حق ملاحظهٔ حبیب و خلیل و کلیم نکنی. پرسیدند که : بر ایشان صلوات هم نفرستیم ؟ گفت : صلوة بوقار دهید و بدانید که ربوبیت در عبودیت حلوه‌گر شده است ، لیکن در دل خویش ایشانرا مقدار منهید . این شطحی است بس بلند .

(۱) خودی N (۲) کردن M (۳) گرچه A (۴) ۳ - ۸۰

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « وان اقم و جهك للذین حنیفا ولاتکونن من — المشرکین(۱) » فرموده: اعتماد مکن برصلوات و طاعات ، کـه از راه فضل و رحمت بیراه‌گردی(۲). مردم پندارندکه صلوات مواصلت است ، این پنداشت مفاصلت است و در حقیقت نه مواصلت است و نه مفاصلت . این‌ها همه عبارت است اگر بصلوة و طاعات نگروی(۳) کافری بحکم شریعت ، واگر باوجود مشاهدهٔ حق بگروی مشرکی بحکم حقیقت . حقیقت بی‌رنگی است .

**و هم** واسطی ناتمامی را دید که نماز می‌گزارد . گفت : بیزارم ازان معرفت که بعوض حاصل شود . هر چه هر که را گرامی کردند ، در ازل کردند . اگر کار بعوض بودی ، فضل نبودی .

**و هم** واسطی گوید که : من پسر ازل و ابدم ، نه پسر آب و گل . اگرشطاح پدر می‌فرمود مرتبهٔ شطح بلندتر می‌بود ، چه این این قوم بلند گفته‌اند کـه : صوفی باید که ابوالوقت باشد نه ابن‌الوقت .

**و هم** واسطی‌گویدکه : همه بوهم مردند، حتی بایزید بسطامی هم بوهم رفت. این سخن هم مثل این است‌که شیخ‌حسین دهدهه درمجلسی‌که دیوان حافظ حاضربود، وارد شد . پرسیدکه : این چه کتاب است ؟ گفتند : دیوان حافظ . کتاب را گشاد . غزلی برآمد ، که این بیت دران است :

**شعر**

چشمهٔ چشم مرا ای گل خندان دریاب

که به‌امید تو ، خوش آب روانی دارد

بعد از ان کتاب را بر زمین زد وگفت : حافظ هم مانند پیر (۴) زالان گریه کنان مرده است .

**و هم** واسطی گوید : هرکه نفس خود را ملامت(۵) کرد ، باخدا شریك‌گرفت

(۱) ۱۰ - ۱۰۵ (۲) به‌بیراهه‌گروی M (۳) بگروی X (۴) پیره‌زالان X
(۵) ملازمت M

و اندرین معنی گفته‌اند :

**شعر**

از اصل حقیقت چو خبردار شدی     از یار بدان همه که هشیار شدی
چون فاعل خیروشر خدا را دیدی     دیدی گنه ازخویش و گنهکارشدی

**و هم** واسطی فرمایدکه: ایمان مقرب نیست وکفر مبعد نه . یعنی ایمان سبب نزدیکی خدا نیست و کفر سبب دوری از حق نه . بلند شطحی است این .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « فاتقوالله و اطیعون(۱) » ، فرمود که : تقوی اولین منزل این راه است ، و این راه را نهایتی و غایتی نبود که چون به‌آن رسند ، فارغ شوند و حقیقت تقوی آنست‌که از تقوی هم تقوی نمایند .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « ان الملوك اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة(۲)» . فرمود که : که چون سلطان عشق و قهرمان حب حق درقریهٔ باطن ارباب ذوق و اصحاب شوق نزول ارزانی فرماید ، هستی آن قریه را زیر و زبر سازد و نفس و شهوت و غضب (را) که عزیزان قریه(۳)اند ، ذلیل و خوار گرداند .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « من عمل صالحاً فلنفسه (۴)» فرماید که : اگر قبول عمل شرط شایستگی درگاه او بودی ، هیچ‌کس از انبیاء و اولیاء مستحق فیض نگردیدی .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « ففروا الی‌الله(۵) » . می‌فرماید : بگریزیداز قضا بسوی قدر ، و از کسب به‌فضل . درمطالعهٔ این قول واسطی ، مرا به‌خاطر گذشت‌که به‌جهت همین من ترك عمل‌کرده‌ام . ابلیس(٦) به من‌گفت : کار آنست‌که عمل کند و نبینند . من با وی گفتم : کسی عمل کند و نظر برعمل ندارد و نظر بر دین خود دارد که من نظر بر عمل ندارم و آنکه عمل نکند نظر بر دین هم ( ۷ ) ندارد ملزم شد آن‌که به‌طاعت پیش تاخته بجز خسران نیافته .

---

(۱) ۴۳-۶۳ (۲) ۲۷-۳۴ (۳) آن قریه M (۴) ۴۵-۱۵ (۵) ۵۱-۵۰
(۶) ازین ابلیس را پرسیدم به من M (۷) دین : -- N

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ «ولقد اخترنهم علی‌علم علی‌العالمین(۱)» . گوید : برگزیدم ایشان‌را با آن‌که گناهان ایشان دانستم و مخالفت ایشان شناختم ، تا دانند که جنایت هدم رعایت(۲) نکند و معصیت رونق عنایت نشکند .

**و هم** واسطی درتفسیرآیهٔ « ولوشاء ربك لامن من فی‌الارض کلهم‌جمیعاً (۳)». می‌فرماید‌که : حق تعالی به این آیه رفع مدح و ذم از خلق کرد . پس نماند معذور و غیرمعذور ، و نیك‌بخت و بدبخت .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « و اذا فعلوا فاحشة(۴)» . گفت : طاعت کردن برای آخرت فاحشه است . یعنی عمل قبیح است .

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « وکفی بالله شهیدا(۵) » گوید : حاجت نیست ترا که افعال و اعمال را بر خود شاهدکنی . بس است ترا شهود الله .

**و هم** واسطی گوید : هرکه فانی شد ازحق به‌حق وقیام حق به‌حق ازربوبیت هم فانی‌گشت ، تا به عبودیت چه رسد .

این سخن مثل سخنی است که چون محمد ابونصر از ابوسعید ابوالخیر سؤال کردکه آثار را محوبود ؟گفت : «لاتبقی ولاتذر(۶)». عین‌نمی‌ماند ، اثر ازکجاماند.

**و هم** واسطی در تفسیر آیهٔ « و مایؤمن اکثرهم بـالله الاوهم مشرکون(۷) » . گوید : شرك سه قسم است : شرك کفر و شرك ریا و شرك ذکر . این همه بـه ملاحظهٔ خطرات مشترك‌اند . یعنی ایمانی که درو دیدن غیر باشد ، شرك است .

**شطح : ابوالعباس عطا** - قدس‌الله سره - گفت : علامت حقیقت توحید ، فراموش‌کردن توحید است و اندرین معنی‌گفته‌ام :

توحید خموشی است و فکری(۸) است مـدام
بحث آمد و شـد ز دست توحید تمام
یك گفتن تـو ببین دوئی(۹) ثـابت کرد
اطلاق رود ز نقطه چون گیری نام

(۱) ۴۴-۳۲ (۲) بر غایت A (۳) ۱۰-۹۹ (۴) ۷-۲۸ (۵) ۴ - ۷۹
(۶) ۷۴ - ۲۸ (۷) ۱۲ - ۱۰۶ (۸) ذکرمی N (۹) توئی N

**شطح : منصور حلاج** ـ قدس سره ـ پسر خود را آخرین وصیتی که کرد این بود که چون همه عالم در خدمت کوشند ، تو درچیزی کوش که ذره‌ای ازان بهتر باشد از عمل ثقلین . پسر گفت : آن چیست ؟ گفت : توحید .

**و هم** ازحلاج پرسیدندکه : باوجود دعوی خدائی چرا شبانروزی هزار رکعت نماز می‌گزاری ؟ گفت : مرا غیرمن کیست که بپرستد .

**و هم** از حلاج منقول است که ، به در جنید رفت و در بزد . جنید پرسید : کیستی ؟ گفت : حق .

**و هم** از حلاج پرسیدند که : در مذهب کیستی ؟ گفت: درمذهب خدای(۱).

مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست　　　عاشقان را ملت و مذهب خداست

**و هم** حلاج گوید : جوانمردی منحصر است در احمد ـ علیه‌السلام ـ و در ابلیس . یعنی محمد مظهر جمال است و ابلیس مظهر جلال .

**و هم** حلاج گویدکه : عارف ایمان نیاورد ، تا وقتی‌که کافر نشود .

**و هم** حلاج فرموده : از خدا به غیر خدا چنگ زدن ، شك کردن است در خدای .

**و هم** منکری حلاج را گفت : دعوی نبوت می‌کنی؟ گفت : وای برتو . قدر مرا بس کم کردی . یعنی من دعوی خدائی می‌کنم و تو نام نبوت می‌گیری .

**و هم** حلاج درتفسیر آیهٔ « و شاهد و مشهود(۲)» می‌فرمایدکه شاهد ومشهود و کون و مکون یکی است .

**و هم** حلاج گوید : من در خود نگرستم و از خود بیرون رفتم و باز به‌خود نیامدم .

**شطح : ابومحمد مرتعش** ـ قدس سره ـ گفت : تصوف حالی است آنچنان نادر که بخل(۳)کرد صاحب تصوف برکونین ، پس تصوف به‌سوی حق رفت ودیگر به‌جائی‌نمی‌رود ، چرا که تصوف نورحق است و صوفی تصوف‌دان خداست و بس .

(۱) حق X　(۲) ۸۵ ـ ۳　(۳) بخل X

**شطح : ابوالحسن مزین** - رحمةالله علیه - گویدکه: هرکس برمشاهده حق انکارکند ، حق تعالی اورا به عبادت و طاعت خود مشغول سازد ، یعنی او را قابل معرفت ندانسته ، داخل عوام نماید .

**شطح : تاج عارفان ابوبکر شبلی** - رحمةالله علیه - فرمود : اگر جبرئیل و میکائیل در دل من بگذرند زمین را بگویم(۱) که مرا فرو برد .

**و هم** شبلی گوید : اگرابویزید حاضربودی به دست(۲)کودکان نامسلمان(۳) شدی .

**و هم** شبلی فرمود : « لیس فی‌الدار غیره‌الدیار » . یعنی همه اوست ونیست جز او در عالم .

**و هم** شبلی را جنید عتاب کردکه آنچه ما در سرداب‌ها می‌گفتیم تو بر منبر بردی . شبلی گفت : « انا اقول و انا اسمع هل فی‌الدارین غیری » . یعنی خود می‌گویم وخود می‌شنوم. نیست دردو عالم غیرمن .

شبلی‌خطبهٔ وحدت را برمنبرآورد و من برتخت‌آوردم. معراج وسلطنت‌توحید آن بود ، که بر تخت ظاهر شود . حق گفتن را چه ملاحظه از کس و گوینده را الله بس . هرکه‌قبول نکند از هوا و هوس،در آتش بعد بسوزد چون خاروخس .

**شعر**

گـر میسر(۴) شود آن روی چو خورشید مرا

پادشاهی چه که دعوی خدائی بکنم

**و هم** شبلی فرماید : حق را بندگان هستندکه اگرآب دهان دردوزخ اندازند آتش دوزخ را فرو نشانند .

**و هم** شبلی گفت : می‌خواهم که بهشت و دوزخ به‌هم آمیخته ، یک لقمه ساخته ، فرو برم تا مردم بی‌سبب او را پرستند .

(۱) بگویند A بگو N (۲) بردست M (۳) ما مسلمان M N (۴) مسخر N

**و هم** از شبلی پرسیدند که : زهد و ورع چیست ؟ گفت : زهد بخل است و ورع کفر . یعنی لازمهٔ زهد بخل است و لازمهٔ تقوی شرك . چون همه حق است ، از حق نتوان پرهیزکرد .

**و هم** او فرمود : مقامات نزدیکان را مکر است و دوران را حجاب . یعنی اگر نزدیکان فریفتهٔ خوارق وکرامات شوند ، دور افتند و سالکان اگرفریفته شوند ، محجوب گردند .

**و هم** شخصی در مجلس شبلی زعقه(۱)ای بزد ، فرمود در دجله‌اش اندازند ، اگر صادق است ، چون موسی برآید و اگر کاذب است ، چون فرعون غرق شود .

**و هم** از شبلی پرسیدند : تصوف چیست ؟ گفت : شرك است .

**و هم** در وقتی‌که مؤذن گفت : « اشهدان لااله‌الاالله و اشهد ان محمدالرسول الله» . بر(۲)خروشید‌که اگر نه حکم تو باشد ، نام دیگری را بـا نام تو نتوان شنید . عین‌القضات گفت : چنانچه در خلوت محمد جبرئیل نگنجد ، در خلوت ما محمد ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ نگنجد(۳) .

**و هم** از شبلی پرسیدندکه : « اکرم‌الاکرمین » که بود ؟ گفت : آن‌که به‌یك گناه که یکی را بخشیده باشد ، دیگر هیچ بنده را به‌آن گناه عقوبت نکند وگویدکه این همان گناه است‌که فلان بندهٔ خود را به این گناه بخشیده‌ام .

**و هم** از شبلی، رویم پرسیدکه توحیدچیست ؟گفت :کسی‌که جواب ازتوحید بدهد او ملحد است ، وکسی‌که تعریف توحید بکند اومشرك است ، وکسی‌که توحید را نداند ، او کافر است ، وکسی‌که اشارت کند به‌توحید او بت‌پرست است ،کسی‌که سؤال کند از توحید او جاهل است .

**و هم** شبلی را پرسیدند : هرگز خوشحال می‌شوی ؟ گفت : آری هرگاه بدانم که هیچ‌کس الله تعالی را یاد نمی‌کند . یعنی خوشحال من وقتی است که همه را مذکور ببینم .

---

(۱) نعره X دفعه N (۲) برو M (۳) ما در خدمت محمد می‌گنجیم A

**و هم** وی‌گفت: نگاه داشتن دل از دیدن غیر ، شرك است ؛ یعنی غیری نیست، پس دل را از چه نگاه دارند ؟!

**و هم** شبلی در تفسیر آیهٔ « و اذکر ربك اذا نسیت(۱) » . فرمود که شرط ذکر نسیان است ، و همه خلق در ذکر فرو رفته‌اند .

**و هم** فرمود که : این آیه در حق عوام است و در حق خواص نیست ؛ چه خدا هرگز خود را فراموش نکند . ابوبکر واسطی درتفسیرهمین آیت چنین فرموده : یاد کن رب خود را وقتی‌که فراموش کنی تو رب خود را ، یعنی یاد کردن دوگانگی است(۲) .

**شطح : ابوبکر ارموی** ـ رحمةالله ـ گفت : ملایکه نگاه دارندهٔ آسمان‌اند و علما نگاه دارندهٔ دین و اولیا نگاه دارندهٔ الله ، وشیخ من مولانا شاه ـ سلمه‌الله (۳)ـ رباعیی درین درین معنی فرموده :

**رباعی**

معروف شدم تا که به عرفان گشتم عارف گشتم زخویش عریان گشتم

پیدا کردی مرا و لیکن من هم پیدا کردم ترا و قربان گشتم

**شطح : ابوالعباس قصاب آملی** ـ قدس‌سره ـ : ابوالحسن‌خرقانی و ابوعبدالله داستانی از ابوالعباس پرسیدندکه : اندوه ازل وابد تمامتر یاشادی ازل وابد ؟ ابوالعباس گفت : الحمدالله که منزلگاه پسرقصاب بالاتر از هر دو است . «لیس عند ربکم صباح ولامساء » . یعنی جائی‌که حق است نه صباح است ونه شام .

**شطح : ابوجعفر خلدی** ـ رحمةالله علیه ـ : ابوعبدالله خفیف ازو پرسید : معاینه بهتر است یا مشاهده ؟گفت : معاینه زندیقی است ومشاهده حیرت . یعنی‌کار ازین هر دو بالاتر است که آن عینیت(۴) است .

**شطح : ابوالعباس سیاری** ـ رحمةالله علیه ـ گوید : حقیقت معرفت از

---

(۱) ۱۸-۲۴ (۲) در تفسیر ... است : ـ NA (۳) قدس‌الله سره X N M
(۴) عین N غیبت X

معارف بیرون‌آمدن است ؛ یعنی عارف و معروف یکی است .

**و هم** فرمود : هر که بعداز شناخت ذات حق به صفات متوجه شد ذات را نشناخت .

**شطح : ابوالخیر تیناتی** ـ قدس‌الله سره ـ درویشی راگفت: به‌کجامی‌روی؟ گفت : نیت حج دارم و غزا . گفت : خدای تعالی شما را چیزی داد که قدر آن را نشناختید . شما را در بیابان‌ها پراگنده و سرگردان کرد . گفت : ای شیخ ! حج و غزا می‌گوئی ؟ گفت : آری چرا وقت خود را غنیمت دانسته ، نمی‌نشینید .

**شطح : جعفر خلدی** ـ رحمة‌الله علیه ـ از جعفر پرسیدند : صوفی کیانند؟ گفت : ایشان ایشان نیند(۱) اگرایشان ایشان باشند ، ایشان ایشان نباشند(۲). یعنی بی‌هستی موهوم همه ایشانند .

**شطح : فارس بن عیسی بغدادی** ـ رحمة‌الله علیه ـ فرموده : لذت طاعت و شرك برابر است . یعنی لذت یافتن از طاعت برابر شرك است .

**و هم** فارس عیسی در تفسیر آیهٔ « و اعبد ربك حتی یأتیك‌الیقین(۳)» . می‌فرماید : هرکه معبود رادید ، ازعبادت‌گذشت وهرکه ازعبادت نگذشت(۴)، ازمعبود گذشت . پیر من ملاشاه درین معنی می‌فرماید :

**رباعی**

چون پی زده(۵)ای یقین ره مطلق را
لاریب گذار قید بی‌رونق را
تن کیست پس این عبودیت چیست کذا(٦)
حمالی(۷) ازین بیش مفرما حق را

**شطح : ابوالقاسم نصرآبادی** ـ رحمة‌الله علیه ـ فرموده: عذرخواستن عاشق در عشق از معشوق از نقصان عشق است .

**شطح: ابوالحسین حصری** ـ رحمة‌الله علیه ـ مرید شبلی بود .گفت: صوفی

(۱) اند M (۲) اند M (۳) ۱۵ـ۹۹ (۴) گذشت X (۵) پی زهد M
(۶) شناس X (۷) رحمانی A

کسی است که بعداز فنا موجود نشود و بعداز موجود شدن فانی نگردد .

**و هم** حصری گفت : آیا هست درمیان شما کسی که الله الله آن قدر گفته باشد ، که الله او را فانی کرده ، خود الله می گفته باشد .

**شطح : ابوالخیر مالکی** ـ رحمةالله علیه ـ ابوعبدالله خفیف از وی پرسید که : زندگانی با خدای کی صاف می‌شود؟ گفت: وقتی که مخالفت ازمیان برخیزد. یعنی عینیت حاصل شود .

**و هم** ابوعبدالله خفیف ـ رحمه‌الله ـ از وی پرسیدند که : **تصوف چیست ؟** **گفت** : غفلت را هم وجود الله دانستن . اندرین معنی گفته‌ام :

**رباعی**

هرچند که خلق را گرفته گولی غفلت شده است برهمه مستولی
مشغول به حق است بفهمد یانی هرکس که به‌هرچیز کند مشغولی

**و هم** ابوعبدالله گفت که : ابوالخیر گفته که خدا یکی است ، نه یکی مثل آن یکی که در شمار درآید .

**شطح : ابوعبدالله صبیحی** ـ رحمةالله علیه ـ گوید : متقی پیوسته گرد شرك می‌گردد ؛ چرا که طالب مشاهدهٔ حق است و در توحید شاهد و مشهود نگنجد .

**شطح : عباس بن یوسف الشکلی** ـ قدس سره ـ گوید : هرکه به‌خدا مشغول است ، از ایمان او نباید پرسید و اندرین معنی گفته‌ام :

**رباعی**

کافر گفتی تو از پی آزارم این حرف ترا راست همی پندارم
پستی وبلندی همه شد هموارم من مذهب هفتاد و دوملت دارم

**شطح : هشام بن عبدان(۱) الشیرازی** ـ رحمةالله علیه ـ گویند : هشام نماز نمی‌کرد و هر گه به‌نماز می‌ایستادی ، دور می‌گشتی ، گاهی به مشرق روی می‌کردی وگاهی به مغرب ، گاهی به شمال وگاهی به جنوب ، گاهی به‌فوق نگریستی و گاهی

(۱) عبدالله N

به‌تحت . مشایخ از وی پرسیدندکه چرا نماز نمی‌گزاری؟گفت: مرا عارضی چند روی می‌نماید و مانع من می‌شود ازنماز .

هم‌چنین بود حال شیخ شها مرید پیر من حضرت شیخ مر- رحمه‌الله -که هرگاه به‌نماز ایستادی ، چندان ایستاده ماندی‌که مردم از نماز فارغ گشته متفرق شدندی و او گاهی متوجه مشرق شدی و گاهی متوجه مغرب ، گاهی متوجه جنوب ، گاهی به بالا نگریستی و گاهی به پایان .

**شعر**

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی

تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

**شطح : ابو یعقوب کورتی** (۱) - رحمةالله علیه - روزی جماعتی ازفقها وعلما را بدید نشسته، این آیه‌که درحق‌کفارومنافقان نازل‌گشته برخواند : «تحسبهم جمیعاً وقلوبهم شتی(۲) » . یعنی می‌پنداری توآنها راکه جمع‌اند ؛ اما دل‌های ایشان پراگنده است .

**شطح: مظفر کرمانشاهی** - قدس سره - : از وی پرسیدند که فقیر کیست ؟ گفت : آن‌که به‌خداش حاجت نباشد ، یعنی احتیاج از آثار بشریت ودوگانگی است.

**شطح : ابوالعباس نهاوندی** - رحمةالله علیه - فرموده که : همه عالم در آرزوی آنند که یك ساعت حق تعالی ایشان را بود ، و من در آرزوی آنم که حق تعالی یك ساعت مرا به من دهد ، تا من بیندیشم که چه چیزم وکجایم.

**شطح : ابوالحسن خرقانی** گوید : سحرگاهی‌حق با من کشتی‌گرفت ، ومرا بینداخت . یعنی الوهیت غالب آمد بر عبودیت .

**و هم** خرقانی گفت که : به دو سال خردترم از پروردگار خود ، یعنی مرتبهٔ عبودیت پست‌تر است از مرتبهٔ ربوبیت و هویت .

**و هم** خرقانی گفت : آنجا که « فاوحی الی عبده ما اوحی(۳) » می‌رفت ؛

(۱) کوفی (۲) ۵۹ - ۱۴ (۳) ۵۳ - ۱۰

اگر ابوالحسن حاضر نبود ، کافر باشد ، ابوجهل باشد ، عتبه باشد . یعنی هرکه در مرتبهٔ ذات متحقق است ، همه جا حاضر است .

**و هم** خرقانی گفت : اینکه می‌خورد ومی‌خسبد چیزی دیگراست . شیخ‌الاسلام گفت‌که درین سخن خرقانی پیر من است که بسیار نیکو گفته است . یعنی خورنده و خسبنده خداست .

**شطح : لقمان سرخی** - رحمةالله علیه - در حالت نزع اورا گفتندکه بگو : « لااله‌الاالله » تبسم نموده ، گفت : ما خراج داده‌ایم و برات ستده(۱) و باقی بر توحید داریم . خراج دادن مرتبهٔ عبودیت است ، وبرات ستدن مرتبهٔ الوهیت است، و باقی داشتن برتوحید مرتبهٔ هویت است .

**شطح : ابوالفضل سرخی** که پیر ابوسعید ابوالخیر است - رحمه‌الله - در حالت نزع ازو پرسیدند که ترا در گورستانی‌که علما و فضلااند دفن‌کنیم ؟ گفت : زنهار زنهار ! مرا آنجا نبرید . مرا جائی دفن کنیدکه آنجا قماربازان وگنه‌کاران و خراباتیان و دوال‌بازان باشند . ما در خور گناهکارانیم و طاقت این‌ها نداریم که گناهکاران به رحمت حق نزدیك‌ترند .

**شطح : ابوسعید ابوالخیر** - قدس سره - فرمود :

**رباعی**

تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز — نی‌کارکنم نه روزه دارم نه‌نماز

چون باتوبوم مجاز من‌جمله‌نماز — چون‌بی‌توبوم نماز من‌جمله‌مجاز

**و هم** می‌فرماید :

**رباعی**

جسمم همه اشك گشت و چشمم بگریست

در عشق تو بی‌جسم همی باید زیست

از من اثری نماند این عشق ز چیست

چون من همه معشوق شدم عاشق کیست ؟

---

(۱) ستدیم N

**و هم** از ابوسعید پرسیدند که : مردان‌خدا را در مسجد جوئیم ؟ **گفت** : در خرابات هم بجوئید که آنجا باشند .

**و هم** ابوسعید فرمایدکه : صوفی ، صوفی نبود تا همه خلق عیال او نشوند.

**و هم** ابوسعید فرماید که : هرکس درحق خود گمان نیکو دارد ، او خود را شناخت و هرکه بدگمان است او خدا را شناخت .

**شطح : شیخ‌الاسلام عبدالله انصاری** - قدس سره - **گفت** : زاهد به‌زهد نازد و عالم به علم خود ، از صوفی چه گویم که خود الله است .

**و هم** از شیخ‌الاسلام پرسیدند از حقیقت نزول حق تعالی ، **گفت** : آنچه از کروبیان در غیب است ، اگر عبدالله نداند چه عیب است . اما « الرحمن علی‌العرش استوی(۱) » قرآن است ، اقرار کن اگر ترا ایمان است ، این راه بی‌برهان است ، هر چه در آیت است همان است ، اگر در روضه محمد است برعرش رحمان است ، اوکه دلش برنتابد او زندیق و نادان است .

**و هم** شیخ‌الاسلام گفت : ابن منصور(۲) با نااهلان سخن گفت که باعث آزار او شدند و من سخن می‌گویم بلندتر از ابن منصور وعامه می‌شنوند وانکارنمی‌کنند . زیرا که هرکه اهل آن نبود ، درنیابد سخن مرا . شیخ‌الاسلام که فرمود : من بلندتر از ابن منصور(۲) می‌گویم ، یعنی ابن منصور حق را منحصر در خود می‌دانست ومن همه را حق می‌بینم . و اندرین معنی گفته‌ام :

**رباعی**

عارف به‌خود اطلاق خدائی نکند  از ذات لطیف خود جدائی نکند
گر بنده کسی بود خدا او باشد  چون‌جمله خود است‌خونمائی‌نکند

چنانچه ابن عربی فرموده ، قوم عیسی - علیه‌السلام - را حق تعالی ازان‌کافر خواند که حق را منحصر در سه وجود دانستند . اگر همه را حق می‌دیدندی ، کافر نمشدندی .

**شطح : شیخ‌الاسلام احمد جام** - قدس سره -

---

(۱) ۲۰ - ۵ (۲) منصور N

**شعر**

ما تاج سرافراز همـه خلق خدائیم　　مـا پادشه مملکت هر دو سرائیم

هستیم ونه هستیم نه درقرب ونه دربعد　　مائیم ونه مائیم ونمائیم ونه مائیم

باشیم و نباشیم ونباشد که نباشیم　　ما خانه وما خانگی وخانه خدائیم

ما غرق محیطیم دگر آب نجوئیم　　ای برلب ساحل توچه دانی که کجائیم

احمدچوبرون رفتزجائی که مکان است　　آیا تو کجائی که ندانیم کجائیم(۱)

**شطح : ابوصالح دمشقی** ـ قدس سره ـ گفت : اگر عالم را یکی می‌گردانی درست است ترا توحید ، و اگر متعدد می‌کنی خالق را و مخلوق را ، صحیح نیست توحید تو . یعنی توحید یك‌گفتن است ، و یك دیدن ، و یك‌کردن ، ویك شدن .

**و هم** وی گفته که : توحید این است کـه تو درو غایب شوی و یا او در تو غایب شود . یعنی اول تو درو غایب شو ، بعداز آن او در تو غایب خواهد گردید .

**و هم** وی گفته : توحید را در عینیت در می‌توان یافت ، نه از روی علم . یعنی گفتن چیز دیگر است و شدن چیز دیگر . اندرین معنی گفته‌ام :

خواهی که شوی داخل ارباب نظر　　از قال به‌حال بایدت کرد گـذر

از گفتن توحید موحد نشوی　　شیرین نشود دهان ز نام شکر

**شطح : ابوالبدر نماسکی**(۲) ـ رحمةالله علیه ـ گفته : المعرفة شطح . یعنی همان شناختن او هم شطح است ، بعدازآن هرچه گوید وکند شطح خواهد بود .

**شطح : احمد غزالی** ـ رحمه‌الله ـ گفت : فریضهٔ ما خدا بودن است وسنت ما رسول بودن .

**و هم** احمد غزالی فرموده که : معشوق طوسی تـرکی است ، قبا بسته (۳) که نماز هرگز نگزارد ، وفردای قیامت جمیع صدیقان را آرزوی آن باشد ،که کاش خاکی می‌شدند تا معشوق طوسی برآن قدم نهادی .

**و هم** احمد غزالی در نیت نمازگفت : کافرشدم زنار بستم الله‌اکبر ، یعنی از

---

(۱) آیا ... کجائیم ـ X　(۲) نمایسکی N M　(۳) شایسته A

الوهیت نزول کردم و به‌عبودیت آمدم . پیرمن ملاشاه ـ سلمه‌الله(۱) ـ گفت : بالای عرش بودم ، بانگ نماز شنیدم ، خودرا به‌تحت‌الثری دیدم ، برخاستم و نمازکردم.

**و هم** پیش احمد غزالی شخصی‌آمدکه ایمان می‌آرم .گفت : حاجت نیست . گفتند : ای شیخ ! چه می‌فرمائی ؟ گفت : شما لا اله الا الله را منشور سلطنت حق می‌دانید ، بلکه منشور عزل حق است . یعنی این کلمه باعث حجاب گشته است نه باعث وصال .

**و هم** احمد غزالی‌گفته : هرکه تعلیم توحید از ابلیس نگرفت، زندیق است، یعنی در یگانگی بار ملامت را مثل ابلیس باید برداشت ومردود خاص و عام گشت.

**شطح : فتحه** ـ رحمةالله علیه ـ فرموده‌که : ازخدای تعالی شر به‌خلق نرسد. یعنی هیچکس را به‌گناه نگیرد .

**و هم فتحه** گفت : ابلیس به من گفت : در عالم سیاه گلیم‌تر از من توئی. ابلیس این سخن‌گفت و بگریست ، گریهٔ ابلیس ازین راه است که دربرداشتن بدنامی و بار ملامت فتحه را از خود بیشتر دید .

**شطح : عین‌القضات همدانی** ـ رحمه‌الله‌گفت : کسی‌که خدای را شناخته، الله نمی‌گوید ، و هرکه الله می‌گوید ، خدای را نشناخته .

**و هم** وی گفت : از دیدن نور محمد الرسول‌الله ، جمله مؤمنان کافر شدند و هیچ‌کس را از آن خبر نیست . این شطح ، بسیار بلند است . یعنی نبوت حجاب وحدت شده .

عین‌القضاة گوید که : جوانمردی اگر کمال موسی است به‌حرف زدن حق با او ، پس ابلیس را هم این کمال هست ، که با او بسی حرف زده است . تو چه دانی که ابلیس کیست ؟ که شحنهٔ مملکت است و صد وبیست و چند هزار پیغمبر زخم ـ خوردهٔ دست(۲) اویند ، چنانچه حق تعالی فرمودکه : نفرستادیم ما هیچ نبی را و رسولی را پیش از تو ، مگر اینکه هرگاه‌که پیغمبری آرزوئی کرد ، انداخت خود

(۱) قدس‌الله سره MNX (۲) دست ـ N

را ابلیس‌در آن آرزو ، یعنی آرزو لایق شأن نبوت نیست .

**شطح : برکه** ــ قدس سره ــ گفت : هفصد بار محمد را ـ صلی‌الله‌علیه وسلم ـ دیدم ، امروز معلوم شدکه خود را می‌دیدم .

**شطح : حضرت غوث‌الثقین شیخ عبدالقادر جیلی** ـ رضی‌الله عنه ــ فرمود که : « من ارادالعبادة بعد الوصول فقدا شرك بالله » یعنی هر کس که بعد از شناخت و معرفت عبادت کند ، به تحقیق شرك آورده بخدای و این قول موافق آیهٔ کریمه‌است‌که « واعبد ربك حتی یأتیك الیقین » یعنی عبادت بکن پروردگار خود را تا وقتی‌که ترا یقین حاصل شود . بعد از یقین مکلف نیستی . با وجود آنکه علمای بی ادراك از یقین موت اراده‌کرده اند و اینچنین مسلم داریم ، اما اهل الله را موتی هست قبل ازین موت ، بموجب حدیث « موتوا قبل ان تموتوا » ایشان پیش از مرگ بمیرند و زنده شوند به هستی حق . ابوبکر واسطی در تفسیر این آیه گفته که : مرتبهٔ یقین دانستن خوبیها و بدیها (را) ازوست .

**وهم** حضرت غوث اعظم فرموده‌که : مرد ، آن است که منازعت کند با قضا و قدر نه آنکه موافقت نماید با قضا و قدر .

**وهم** حضرت غوث اعظم فرموده‌که : او سجانه مراگوید : ای عزیزمن ! تو یگانه‌ای در آسمان و یگانه‌ای در زمین و نیست خدائی غیر از تو.

**وهم** می‌فرماید : «الزهد عمل‌الساعه» یعنی زهد کار یك ساعت است ، چه زهد ترك دنیا و مافیهاست و مدت دنیا در نظر اهل تحقیق یك ساعت بیش نیست ، چنانکه گفته‌اند : «الدنیا ساعة فاجعلها طاعة» مراد از ساعت زمان قلیل است . پس «الدنیا یوم و لنافیهاصوم» نیز درست‌آید.

«والورع‌عمل الساعتین » و پرهیزگاری کار دوساعت است ، یك ساعت که

دران ترك دنیا کنی و یك ساعت برای ترك نفس . و مقصود آن است ـ والله اعلم ـ که این کارها نزد عالی همتان به توفیق تیسیر الهی آسان است ، همچو کاری که آن را یك ساعت دوساعت کنند . « والمعرفة عمل الابد» و معرفت حق سبحانه کار ابد است که شناسا شدن و رسیدن است به عالم لانهایه و معرفت همیشه در عمل بودن است یعنی معرفت عمل نا متناهی است .

**وهم** آنحضرت فرموده‌که : «قدمی هذا علی رقبة کل ولی‌الله» یعنی این قدم من بردوش جمیع اولیای خداست ، این شطح بس عظیم است .

پیر من حضرت شیخ میر ـ قدس سره ـ می‌فرمودند ، که مراد از قدم طریقه است و به تحقیق طریقهٔ شیخ عبدالقادر ـ رضی الله عنه ـ بالای همه طرق است .

**وهم** آن حضرت در وقت رحلت به خلف ارشد خود شیخ عبدالوهاب وصیت فرمودندکه : «خذالتوحید، التوحید اجماع الکل» . مراد از توحید، توحید خاص است و تکرار به جهت تأکید ، و مراد از اجماع‌کل ، انبیا و اولیااند که بر تصوف و توحید اتفاق دارند .

**شطح: ابوالسعود شبل** ـ رحمةالله‌علیه ـ گویدکه: طریق من آن است‌که هرچه از حق به من رسد ، قبول کنم و هرچه بخوراند ، بخورم و هر چه بپوشاند ، بپوشم .

شخصی به وی‌گفت : هرروز برای تو نان می خواهم بفرستم ، اما چون صوفیه رزق مقر. را شوم می‌دانند نمی‌فرستم، گفت: شوم است آنکه فرستادهٔحق را شوم می‌داند ، ما همه را از حق می‌بینم و هیچ چیز را شوم ندانیم.

**وهم** وی‌گفت : پانزده سال است‌که مرا برتمام عالم تصرف داده‌اند ، اما من تصرف نمی‌کنم.

ابن قائدکه حضرت غوث‌الاعظم او را مؤیدالحضرة می‌فرمودند و ازجملهٔ

مفردان بود ، گفت : اگر به تو تصرف داده‌اند ، چرا تصرف نمی‌کنی ؟ ابوالسعود گفت : تا آیهٔ فاتخذه وکیلا (۱) را خوانده‌ام تصرف را گذاشته‌ام . یعنی‌مرا بگیر وکیل. حسبی‌الله ونعم‌الوکیل (۲) . بس است خدای مرا بهترین وکیل .

**شطح: قضیب‌البان‌موصلی** ـ رحمة‌الله علیه ـ که مرید غوث الثقلین‌است، چون نماز نمی‌گزارد ، قاضی موصل گفت : بایدش احتساب کرد . ناگاه قضیب‌البان به صورت کردی ظاهر شد و بعد از زمانی به صورت اعرابیی و آخربصورت یکی از فقها وگفت: ای قاضی! کدام قضیب‌البان را احتساب می‌کنی ؟ یعنی همه صورت‌ها صورت قضیب البان‌است به‌هرصورت‌که خواهد براید .

## شعر

مردمی‌باید که‌باشدشه شناس    تا شناسد شاه را درهرلباس

**شطح شیخ ابن قائد** ـ رحمة‌الله علیه ـ : حضرت غوث‌الثقلین او رابه مؤید آن حضرت مخاطب فرموده بودند ، یعنی گستاخ پیش خدای . وی‌گفت : همه چیز را باز پس گذاشتم و روی به حضرت آوردم . ناگاه پیش روی خود نشان پائی دیدم . مرا غیرت شد. گفتم : این نشان پای‌کیست ؟ ازان‌که اعتقاد داشتم‌که هیچکس برمن سابق نیست ، گفتند : این نشان قدم نبی تست ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ خاطرمن تسکین یافت .

**شطح : روزبهان بقلی** ـ رحمة‌الله علیه ـ گوید: ازکه می‌ترسی؟ جزتو کسی نیست ، سبحانی‌گوی‌که ما را اناالحق بس نیست. هرچه‌گوئی ، گفتهٔ اوست وهرچه تو جوئی جستهٔ اوست .

---

(۱)۷۳-۹ (۲) ۳-۱۷۳

**شعر**

در ره پوشیدگی هرگز مرو　　برسر کوئی که باشی فاش باش

**وهم** وی گفت : عارف در معروف غایب است و معروف در عارف غایب .

**وهم** وی در تفسیر آیهٔ « الطلاق مرتان» (۱) فرموده که : دو طلاق است طلاق دنیا و طلاق آخرت ، عارف نبود تا این هردو را نگزارد.

**وهم** روزبهان بقلی در تفسیر آیهٔ «ولایرضی لعباده الکفر» (۲) فرموده : حق تعالی کفر را خلق نکرده است در روی زمین و راضی نیست که کسی کافر باشد ، پس کافر موجود نباشد ، یعنی ناصیهٔ همه به دست حق است و حق برراه راست است .

**شطح ابوالمدین مغربی** ـ رحمه‌الله ـ : پیش ابوالمدین از اکابر صوفیه مذکور کردند ، گفت : ما قدید نمی‌خوریم و به پیروی کسی کار نداریم . همیشه رزق ما تازه است و غذای مالحم طری ، یعنی گوشت تازه . و اندرین معنی گفته ام :

**رباعی**

هر دم برسد به عارفان ذوق جدید

خود مجتهد اند ، نی ز اهل تقلید

شیران نخورند جز شکار خود را

روباه خورد فتاده و لحم قدید

**وهم** ابوالمدین گویدکه عبودیت را سری است که اگر ظاهر شود باطل می‌گردد . ربوبیت ، یعنی همان سر عبودیت ، ربوبیت است . و اندرین معنی گفته ام .

---

(۱) ۲-۲۲۹　(۲) ۳۹-۷

### رباعی

بی مرگ کجا ، نام تو گردد زنده
بی بنده کجاست صاحبی زیبنده
از قید شود وجود مطلق ظاهر
صاحب تبود ، اگر نباشد بنده

**شطح : پیشوای موحدان حضرت شیخ ابن العربی** ـ قدس سره ـ فرموده : عالم صورت هویت حق است.

**وهم**شیخ فرماید : پاك است کسی که ظاهر گردانید چیزها را و خود عین همه چیز است .

**وهم** شیخ فرماید : ایکاش می‌دانستم مکلف کیست ؟ اگر مکلف بنده است ، بنده خود ، نیست محض است . اگر مکلف رب است ، رب را چه تکلیف ؟ ! (۱)

**وهم** شیخ فرمایدکه: خلق را بی حق مبین وحق را بی خلق یعنی همین نمود خلق خالق است و نمود خالق خلق.

**وهم** شیخ فرمود : « ترك الذنب دنب » ، یعنی ترك گناه ، گناه است .

**وهم** شیخ می‌فرماید که : جمادات و نباتات و حیوانات و انسان همه عارف‌اند و از آیهٔ کریمهٔ «وان من شئی الایسج بحمده» (۲) نیز مفهوم می‌شود که همه اشیا معرفت دارند و این سر بر غیر عارف ظاهر نیست ، و اندرین معنی گفته ام :

---

(۱) تکلف M (۲) ۱۷-۴۴

**رباعی**

توحید وشناخت هرکه را حالی نیست

در راه طلب همت او عالی نیست

خوش‌آن‌که‌میان‌خویش حق‌رابشناخت

او در همه جاست هیچ‌جا خالی نیست

**وهم** شیخ در رسایل خویش از عرفا نقل می‌کند که یکی از ایشان گفته عجب دارم ازکسی‌که خدای را شناسد ، چگونه اطاعت اوکند ؟!

**وهم** گفته : مطیع به حق گمان بد دارد ، وگناهکار گمان نیك .

**وهم** گفته: کسی‌که از خلق بگریزد به سوی حق، او خدای را نشناخته یعنی مگر خدا در خلق نیست؟!

**وهم** گفته‌که مرد آن است‌که الوهیت خود را با الوهیت حق مقابله کند و غالب‌آید ، نه آنکه مقابله کند الوهیت حق را به عبودیت خود . هم‌چنین امام‌محمد غزالی در احیاءالعلوم از بعضی عرفا تقل کرده که می‌گفت که : سبب پنهان شدن ابدال از چشم اکثر مردم آن است‌که ابدال را طاقت دیدن علمای‌وقت نیست ، برای آن که این علما در نفس الامر جاهلانند ، و نزد خود و نزد جاهلان علما . اندرین معنی‌گفته‌ام :

ز ابلیس به بوالبشر چه انکار رسید

حق گفت حسین و بر سر دار رسید

از شومی و شر نفس ملایان است

با هر نبی و ولی که آزار رسید

**و هم** شیخ می‌گوید که : من در تمام عمرهیچ سخن به دروغ نشنیده‌ام (۱) .

---

(۱) وهم...ام: - **ANM**

**شطح : شیخ نجم‌الدین کبری** ـقدس سره ـ فرمودندکه هرچیز را یك بار زادن است ، الاآدمی را . هنوز سیمرغ انسانیت دربیضهٔ بشریت بودکه به همه‌ملایك خطاب رسید، که تا این سیمرغ قاف غرت در بیضه است ، سجدهٔ او را غنیمت دانید که چون از بیضه پرواز کند ، به دست شما جز تحیر و تحسر نماند . اول از بیضهٔ آفرینش سر بیرون کشد و گوید : « اناالحق » و چون تن از بیضه بیرون آرد گوید: «سبحانی ما اعظم شأنی» و چون پا از بیضه بدرکند ، گوید که برآمدم از پوست ، چنانکه مار از پوست برآید ، و چون در هوای هویت پرواز کند ، گوید : نیست موجود مگر الله ، و چون در آشیانهٔ وحدت جای‌کرد ، گوید: «لااله الاالله» یعنی گفتن مرتبهٔ آخر برون کردن است ذات را از قید و حصر و بعضی عرفا گفته اند که مردان در عالم بطون زادن است در عالم ظهور ، و مردن در عالم ظهور، زادن درعالم بطون.

**وهم** وی فرمود : جذبه‌ای از جذبات حق را که برابر عمل ثقین گفته‌اند اشارت به‌آن است‌که به ریاضت به‌این مرتبه نتوان رسید. اینجاازقشر«فادکرونی»(۱) بیرون باید آمد تا سلطان «اذکرکم» (۱) جمال نماید پس ذاکر مذکور گردد وعاشق معشوق شود و دلاله صفت عشق بر در ماند . هستی مجازی بر خیزد و هستی حقیقی روی نماید .

**شطح شیخ سعدالدین ـ** رحمةالله علیه ـ.

**رباعی**

آنم که جهان چو حقه در مشت من است
این قوت حق ز قوت پشت من است
کونین و مکان و هر چه در عالم هست
در قبضهٔ قدرت دو انگشت من است

(۱) ۲-۱۵۲

**وهم** وی‌گفته : موحد حقیقی خداست و مشرك حقیقی هم اوست . موحد حقیقی به جهت آن که هیچ‌کس خدای رابرای خدا نخواسته است . یا به امیدبهشت یا بیم دوزخ عوام خواهند و برای بهبود خود خواص چنانچه شیخ طیب (۱) مرا گفت‌که : متوکل حقیقی هیچ‌کس نیست ، چرا که هیچ متوکلی از آنچه روزی وی مقررگشته است کم نتواند گرفت و زیاده نتواند گذاشت ، و مشرك حقیقی به جهت آن‌که برای خود شریکان و معبودان پیداکرد . یعنی اگر چه او راشریك ممکن‌نیست اما به جهت احاطهٔ تامه در هرصورتی خود را پرستش فرمود تاهرکس هرچه‌پرستیده باشد، اورا پرستیده باشد « وقضی ربك الاتعبدوا الاایاه»(۲) یعنی واجب وحکم‌کرده پروردگار (تو) که پرستش نکنید ، مگر او را ، پرستیدن اوست ، پرستش هرچه‌باشد و هم چنین معنی «لااله الاالله» راکه کلمهٔ توحید است ، چنین باید فراگرفت‌که هر کس هر چیز راکه اله (۳) خود گرفته است ، حتی هوی و خواهش را ، نیست اینها مگر عین‌الله، مومن حقیقی نشود تا معنی کلمه را چنین فرا نگیرد .

**شطح شیخ نجم الدین رازی** ـ رحمة‌الله علیه ـ وی گفت : عارفان نه در بهشت خواهند بود و نه در دوزخ، جای ایشان در اعراف خواهد بود وحق‌تعالی در وصف‌ایشان فرموده «وعلی‌الاعراف رجال یعرفون کلا بسیمهم» (۴) یعنی ایشان جائی خواهند بودکه مشرف براحوال اهل بهشت و دوزخ باشند . بهشت و دوزخ برای بنده است وایشان متمکن‌اند درذات .

**وهم** وی فرمودکه : امر معروف و نهی منکری‌که عارفان بفرمایند، امر کردن به توحید الله و نهی کردن از غیر است .

**وهم** گفته که : درویشی نه همین به نماز و روزه است و احیاء شب ، این جمله اسباب بنده است ، درویشی نرنجیدن ونرنجانیدن است ، اگر این حاصل کردی ، وصل‌کردی .

(۱) طبیبM (۲) ۱۷-۲۳ (۳)الله M (۴) ۷-۴۶

**شطح خواجه معین‌الدین چشتی** ـ قدس سره ـ : شخصی به خواجه گفت : می‌خواهم مرید شوم . گفتند : بگو « لااله الاالله چشتی رسول‌الله » . او هم چنان گفت ، خواجه وی را مرید کردند .

**شطح : شیخ فرید شکر گنج** ـ قدس سره ـ فرمود : سال ها آنچه حق می‌گفت فرید کرد ، الحال هرچه فرید می‌گوید حق می‌کند .

**شطح : سلطان المشایخ نظام‌الدین دهلوی** ـ قدس سره ـ گفت: یاد دارم که روز میثاق الله از من عهدی که گرفت در نغمهٔ پوربی بود و شیخ این نغمه را به جهت همین دوست می‌داشت .

**شطح : شیخ عبدالله ملتانی** ـ قدس سره ـ گفت : پیغامبر ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ فرموده‌که : «من عرف نفسه فقد عرف ربه» . هر که خود را شناخت خدا را شناخت . نفرمود : هرکه خود را فناکرد ، خدای را شناخت (۱) . یعنی عرفان شناخت خود است نه فنای خود . و اندرین معنی‌گفته‌ام :

کی کار تو در شمار حق می‌آید کی قلب تو در عیار حق می‌آید
بایدکه توعین خویش‌دانی‌خودرا فانی شدنت چه‌کارحق می‌آید ؟!

**وهم** وی گفت : خدای باشید و اگر خدای نباشید خود مباشید و اگر خود نباشید ، خدای باشید .

این فقیر می‌گوید که : خود باشید و اگر خود نباشید ، خدا باشید (۲). اگر خدا نباشید ، خود باشید .

یعنی سعی کنید که اولا آگاه به حق باشید و از خلق غافل و اگر نتوانید ، سعی کنید که از خدا غافل‌گردید . چون از خدا غافل گردید ، به حق آگاه شوید.

**وهم** از جملهٔ اشعار اوست .

---

(۱) یافت MN مباشید NX

ما جمله خدای پاك پاکیم نی زاتش و باد و آب و خاکیم
از هستی و نیستی همیشه عریان شده ایم و جامه چاکیم

* * *

تاحق به‌دوچشم‌سر نبینم‌هردم از پـای طلب می‌ننشیم هـردم
گویندخدابه‌چشم‌سرنتوان‌دید آن ایشانند و مـن چنینم ہر دم

**شطح : مولانا جلال‌الدین رومی ـ** قدس سره ـ فرموده :

**رباعی**

ای نسخهٔ اسرار الهی کـه تـوئـی
وی آئینهٔ جمال شاهی که توئـی
بیرون ز تو نیست هرچه درعالم‌هست
از خود بطلب هرانچه خواهی‌که توئی

**وهم** فرموده :

در بشر رو پوش گشته (۱) آفتاب
فهمم کن و الله اعلم بـالصواب

**شطح شیخ صدرالدین قونیوی ـ** علیه‌الرحمه ـ: باطن حق‌ظاهرانسان کامل است و ظاهر حق باطن انسان کامل ، یعنی باطن و ظاهر انسان کامل ظاهرو باطن حق تعالی است.

**شطح : شیخ شرف‌الدین پانی پتهی** المشهور بـه بـو علی قـلندر ـ رحمةالله علیه ـ فرموده : ایمان اعراض‌کردن ازغیر حق است واین ایمان را ابلیس تعرض نرساند و نتیجهٔ این ایمان دیدن الله است .

**وهم** وی گفته :

---

(۱) کرده N

## رباعی

به بد نامی بر آوردیم نامی
دگر ناموس را از ما سلامی
نمازی می‌گذارم در خرابات
که نی در وی سجودی نی قیامی
براقی کردم از وحدت چو برقی
خدائی را به رو کردم لگامی
مرا چون نام زندیقی بر آمد
چو مستم نیست ننگ از هیچ نامی
شرف! زنار و تسبیحت یکی شد
تو خواهی‌خواجه شو خواهی غلامی

**وهم فرموده:**

## شعر

برو راه قلندر را بپیما و سراسر بین
به‌هرگامی ازوصدسرفکنده‌افسروسربین
چه‌عیسی‌وچه موسی‌وچه پیرمرسلان(۱) احمد
چه ترسا و چه مغ آنجا همه‌گشته برابر بین
نه ملك آنجا نه درویشی نه پیوند است و نه خویشی
نه‌کیش است ونه‌بی‌کیشی، بحرفی جمله مضمربین
نه آنجا کفر و نه ایمان ، نه آنجا حجت و برهان
نه آنجا آیت قرآن همه کج راست باور بین
قلندر را نوازش ها خدائی را گزارش ها
خدا اندر قلندر دان قلندر را خدا خوربین

(۱) ارسلان A

و مؤید این سخن است آنچه شیخ ابن عربی در فصوص فرمودکه حق غذای ماست و ما غذای حقیم .

**شطح : شمس‌الدین محمد کرمانی** - قدرس سره - فرموده :

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست

این صورت آن کس است کین نقش آراست

دریای کهن چو بر زند موجی نـو

موجش خوانند و در حقیقت دریـاست

**شطح : عراقـی** - قدس سره- فرموده:

غیرتش غیر درجهان نگذاشت        لاجرم عین جمله اشیا شد

ازینجا بدان که توکیستی ، آدمی هیچ چیز را چنان دوست نداردکه خود را. یعنی هرگاه به مقام عینیت رسد خود را او بیند . او خود از همه چیز عزیزتر است ، پس خود را از همه چیز عزیزتردارد .

**وهم** می‌فرماید :

دعوی عشق مطلق ، مشنو ز نسل آدم

آنجاکه سرعشق است انسان چه کاردارد

معشوق و عشق وعاشق هرسه یکی است اینجا

چون وصل می نگنجد هجران چه کار دارد

**وهم** عراقی گفته که : حقیقت مانند کره ای است که هرجا انگشت نهی وسط آن باشد .

تا صومعه و مدرسه ویـــران نشود

ایـن کار قلندری به سامان نشود

تـا ایمـان کفر و کـفـر ایمـان نشود

یـك بنده حقیقتاً مسلـمـان نشود

**شطح : شیخ اوحدالدین کرمانی** - رحمة‌الله علیه - فرموده :

ذاتم زورای‌حرف بیرون‌زحد است — از چشمهٔ لطف‌آب حیاتم مدد است
علت زاحد به اوحد آمد حرفی — علت بگذار کاینك اوحد احد است

**شطح : عزالدین‌کاشی** ـ قدس سره ـ فرموده :

**رباعی**

ای عکس رخ تو داده نور به صرم — تا در رخ تو بنور تو می‌نگرم
گفتی منگر بغیر من آخر گوی — غیر از تو کسی که آید اندرنظرم

**وهم** وی گفته :

**رباعی**

ای دوست میان ما جدائی تا کی
چون من توأم این توئی و مائی تا کی
از غیرت تو مجال غیری چو نماند
پس در نظر این غیر نمائی تا کی

**شطح : شیخ محمودشبستری** ـ قدس سره فرموده :

بت اینجا مظهر عشق است و وحدت — بود ز نار بستن عقد خدمت
چو کفر و دین بود قایم به هستی — شود توحید عین بت پرستی
چو اشیا هست هستی را مظاهر — ازان جمله یکی بت باشد آخر
وجود آنجا که‌باشد محض خیر است — اگر شری است در وی او ز غیر است
مسلمان گر بدانستی که بت چیست — بدانستی که در دین بت پرستی است
اگر مشرك ز بت آگاه گشتی — کجا در دین خود گمراه گشتی
ندید او از بت الاخلق ظاهر — بدین علت شد اندر شرع کافر
ز اسلام مجازی گشته بی زار — که را کفر حقیقی شد پدیدار
بدان خوبی رخ بت را که آراست — که‌گشتی بت‌پرست‌ارحق‌نمی‌خواست؟!
هم اوکرد و هم او گفت وهم او بود — نکو کرد و نکو گفت و نکو بود
یکی گوی و یکی بین و یکی دان — برین ختم آمد اصل و فرع ایمان

شبی در خواب دیدم که بتی از سنگ در نهایت لطافت و حسن رو به روی من ایستاده و بر من این ابیات را خواند . بت اینجا مظهر عشق است و وحدت .

**شطح شیخ مغربی** ـ قدس الله سره العزیز ـ :

**رباعی**

گنجی که طلسم اوست عالم مائیم  ذاتی که صفات اوست آدم مائیم
ای آن که توئی طالب اسم اعظم  از ما مگذر که اسم اعظم مائیم

**رباعی**

روزت بستودم و نمی‌دانستم  شب با تو غنودم و نمی‌دانستم
ظن برده بدم به خود که من غیر توام  من جمله تو بودم و نمی‌دانستم

**شطح : خواجه علی رامتینی** ـ قدس سره ـ گفت : کاشکی اهل ریاضت و مجاهدت می‌دانستند (۱) که راه نزدیکتر است ، یعنی عبادت و ریاضت سبب وصول نیست . کدام عبادت مقابل یافت او تواند شد ؟!

**شطح : خواجه بهاءالدین نقشبند** ـ قدس سره ـ : دوکس از علما نزدیك حجره بحث ایمان با یکدیگر داشتند . خواجه فرمود: اگر صحبت مرا می‌خواهید ، شما از سر ایمان بگذرد .

**وهم** فرمود: حق را برای حق نفی می‌توان کرد ؛ یعنی برای ذات حق، نفی صفات حق جایز باشد .

**شطح : ملا سعدالدین کاشغری** ـ قدس سره ـ گفت : حاضر باشید یاران که یار عین به عین است . یعنی مشاهده و معاینه نیست ، عینیت است . و اندرین معنی گفته‌ام:

**رباعی**

او در نظر است رو به هر چیز کنی
کوری تو چرا به خویش تجویز کنی ؟

---

(۱) نمی دانستند N

حق گفت چو اینما تو لو با تو
باید که نظر به سوی خود نیز کنی

**شطح قاسم انوار** ـ قدس‌سره ـ :

سید ملك ابد واقف اسرار ازل
کیست‌درملك وملك‌حضرت‌انسان است‌آن

**وهم** وی فرموده :

**رباعی**

فرو ریختی باز در جام جود بعمدا شرابی که هوشم ربود
ازین جام تا جرعه‌ای خورده ام سرم درسجودست‌وجان درشهود
درین جام دیدم به عین‌الیقین نمود است غیر تو یعنی نبود
چه غیروکجا غیر وکونقش‌غیر؟ سوی الله و الله مافی الوجود

**وهم** فرموده :

**شعر**

پیش از بنای صومعه و دیر وسومنات (۱)
ما با تو بوده ایم در اطوار کاینات
هشیار شرط نیست که باشی دراین جهان
هر ذره از ذرایر گویند ساقیات
زاهد ! مکن مبالغه با ما درین و آن
بر جنس طیبین ، حلال است طیبات

* * *

هر چه بگویم ، فقیه گوید هی هی
هر چه بگوید فقیه ، گویم هیهات

(۱) صومعات A

قاسمی و صحبت فقیه مقلد
فاتحه خوانیم بهر دفك بلیات

**شطح: خواجه عبیدالله احرار** ـ قدس سره ـ گفت : در شریعت وقتی که آفتاب به نصف‌النهار می‌رسد نماز مکروه است و در حقیقت چون آفتاب‌ذات بردل عارف طالع شود، هم نماز مکروه است .

**وهم** خواجهٔ احرار درتفسیر «واعرض عن من تولی عن ذکرنا»(۱) گفت: این‌آیه درشأن واصلان است. یعنی‌ای‌محمد (صلعم) کسی‌که ازذکرگذشته وبمذکور رسیده باشد ترا با اوکاری‌نیست .

هم چنین شیخ‌من مولانا شاه سلمه‌الله(۲) در تفسیر آیهٔ‌کریمهٔ «ومن‌اعرض عن ذکری» (۳) چنین فرمود که هرکه رو بگرداند از ذکر من یعنی از مرتبهٔ ذکر بگذرد و مذکور شود «فان‌له معیشة ضنکاً» (۳) پس مرا او راست زندگانی تنگ در نظر عوام یا ازجهت نپرداختن به تربیت بدن یا از جهت ترك عبودیت «ونحشره یوم‌القیامة اعمی» (۳) و حشرمی‌کنیم او را در روز قیامت نابینا از غیر خود . «قال رب‌لم‌حشرتنی اعمی وقدکنت بصیراً»(۴) بگوید آن‌کس‌که ای پروردگارمن! چرا حشرکردی مرا نابینا از تعینات خود و بودم من‌که می‌دیدم ترا دران تعینات «قال‌کذلك اتتك ایاتنا فنسیتها» (۵) بگوید حق تعالی‌که هم چنین است‌که آمده بود ترا آیات ما یعنی تعینات ما «سنریهم ایاتنافی الافاق و فی‌نفسهم » (٦) پس فراموش کردی تو ، آن تعینات را یعنی متوجه به ظاهر صور آن نشدی و چشم شهود به حقیقت‌آن گشودی (۷) «وکذلك‌الیوم ننسی»(۸) وهم چنین امروز ما نیز محو می‌سازیم صورآن تعینات را ازچشم تو .

**وهم** خواجهٔ احرار به اصحاب خود فرمود: اکنون‌که من در حیاتم‌شما خدا را نمی‌بینید ، کی (۹) خواهید دید ؟ ! یعنی هر که مرا به اخلاص دید ،

(۱) ۵۳-۲۹ (۲) رحمه‌الله N قدس‌الله سره M (۳) ۲۰-۱۲۴
(۴) ۲۰-۱۲۵ (۵) ۲۰-۱۲۶ (۶) ۴۱-۵۲ (۷) نگشودی M
(۸) ۲۰-۱۲۶ (۹) کجا M

خدا را دید .

**وهم** خواجهٔ احرار می‌گوید که اگر دانم‌که درختا کافری سخن توحید می‌گوید ، می‌روم و ملازم او می‌شوم و منت می‌دارم و می‌آموزم ازوآن‌را.

**وهم** پیش خواجه این مصراع می‌خواندند : منگرکه که‌می‌گوید ، بنگر که‌چه می‌گوید . خواجه فرمودندکه با یستی‌چنین می‌گفت : منگرکه چه می‌گوید بنگرکه‌که می‌گوید .

**وهم** خواجه فرمود که: سخنی خوب ازاسمعیل اتا یاد دارم‌که‌می‌گفت: ملایانی‌که غیبت من می‌کنند ، صابون و اشنان من اند . یعنی من پاك می‌شوم و آن‌ها ناپاك می‌گردند.

**وهم** خواجهٔ احرار راپرسیدندکه لولیان هم‌به بهشت می‌روند؟ فرمودند که با ساز و خران خود پیشتر از ما به بهشت درایند . یعنی ایشان مجبوران اند و مجبور معذور است ؛ چه آنها را درین اختیاری نیست .

یکی از فقرا به من‌گفت‌که پیش یکی ازین طایفه نشسته بودم. جنازه‌ای بگذشت . کنیز خود را گفت که برو دیده ، بیاکه بهشتی است یا دوزخی ؟

کنیز خبرآوردکه دوزخی است . باز جنازهٔ دیگرگذشت . کنیزراگفت : باز خبر بیارکه بهشتی است و یا دوزخی ؟ این بار خبرآوردکه بهشتی است ازو پرسیدم که چندین سال است که ریاضت و عبادت می‌کنم ، من ندانم تو از کجا دانی ؟ گفت : این‌کار از ریاضت و عبادت نیست ، به عنایت است .

با بالال مندیه‌که ازکمل‌عرفاست و در هنود به عرفان و متانت او کس دیده نشده ، مراگفت‌که در هرقومی عارف وکامل می‌باشدکه حق تعالی به برکت اوآن قوم را نجات می‌دهد . تو منکرهیچ قومی مباش .

استاد من شیخ میر می‌فرمودندکه در راه خدا همه کار را توانستم‌کرد ؛

اما کار ندل از من نیامد . پرسیدند : صندل کیست ؟ فرمودند : عارفی بود بس بزرگ که چهل سال در شهر لاهور در میان مخنثان رقاصی می‌کرد و هیچکس بر احوالی او مطلع نشد ؛ تا آن که نزدیك‌به وقت رحلت یکی از فقرا به سبب امساك باران جمعی ازعلما را که به دعای ایشان باران نمی‌بارید ؛ او را نشان داد . چون به نزدیك او شدند و ازو التماس نمودند ؛ روی به آسمان کرد و گفت : سر مرا فاش کردی . اگر باران نباری دستوانه های (۱) خود را بر هم شکنم .

در حال آن قدر باران‌که می‌خواستند ، ببارید . پس بباید دانست‌که در هرطایفه ودر هرلباسی اولیای حق ظاهر وپنهان باشندکه آسمان و زمین به برکت ایشان قایم ماند ، و پادشاهان به برکت ایشان سلطنت‌کنند ، و علما بر مبتدعان ادیان به برکت ایشان ظفر یابند. نشنیده‌ای که چون نصرانیان برین حدیث‌نبوی که «علماء امتی کانبیاء بنی‌اسرائیل» اعتراض نمودند و ازخلیفهٔ وقت آن علما را طلبیدند ، همه روی پنهان کردند و به نامردی خود قایل شدند و عین القضات همدانی را پیش‌کردند ، وچون عین‌القضات آن چنان شمشیری زد و مردگان‌چندین ساله را زنده کرد و گفت : برخیزید به حکم من ، او را سوختند و کردند آنچه کردند .

**شطح : عارف نامی ملا عبدالرحمن جامی ـ** قدس سره ـ فرموده :

**رباعی**

گه باده و گاه جام خوانیم ترا — گه دانه و گاه دام خوانیم ترا
جزنام‌توبرلوح جهان‌حرفی‌نیست — آیا به کدام نام خوانیم ترا

---

(۱) استخوان‌ها X سوارها M

## رباعی

در دیده عیان تو بوده ای من غافل

در سینه نهان تو بوده ای من غافل

از جمله جهان نشان تو می‌جستم

خود جمله جهان تو بوده‌ای من غافل

## شعر

آن‌کان حسن بودونبود ازجهان نشان

الان ان عرفت علی ما علیه کان

اعدادکون وکثرت صورت‌نمایشی‌است

فلکل واحد یتجلی بکل شأن

نوری‌است‌محض کرده‌به‌اوصاف‌خودظهور

نام تنوعات ظهورش بود جهان

هرچند درنهان و عیان نیست غیر او

فی حد ذاته نه‌نهان است و نه عیان

فایض بود به جود براعیان انس وجن

ساری‌بودزلطف در اطوار جسم وجان

دانا به هر بصیرت و بینا به هر بصر

گویا به هر زبان و توانا به هر توان

جامی! کشیده دار زبان راکه سرعشق

رمزی‌است‌کس مگوی وحدیثی‌است‌کس‌مدان

* * *

بودم آن روز من از طایفهٔ درد کشان (۱)

که نه ازتاك نشان‌بودونه ازتاك نشان

---

(۱) آن‌آدم به در میکده‌از دردکشان X

یعنی مراد از تاك تعینات است و مراد از تـاك نشان ربوبیت ، و مـرتبهٔ هویت که فوق هردو مرتبه است پیشتراز همه بود.

**وهم** فرموده : چون عابد لذت از عبادت یابد و به‌آن مشغول گردد ؛ درحقیقت عابدآن عبادت است نه عابد حق .

**شطح شاه علم** ـ قدس‌سره ـ: روزی قاضی محمد پدر قاضی محمود مشهور از شاه علم پرسید :که چیست نام تو ؟ گفت : محمد ، گفت چیست قول تو ؟ گفت : الله احد (۱)،گفت : چیست حال تو ؟ گفت : اللهالصمد (۲) ، گفت چیست صفت تو ؟ گفت:لم یلدو لم‌یولد (۳) ، گفت : چیست قدر تو ؟ گفت : لم یکن له‌کفواًاحد (۴) .

**شطح سبحانی** ـ قدس سره ـ : وی‌گفت : معراج نه چون دود به بالا دویدن‌است؛بلکه معراج به حقیقت‌خود رسیدن است . یعنی هـرکه خود را شناخت به معراج رسید . یعنی‌هرنبی و ولی‌رامعراجی است‌که هرگاه خود راشناخت معراج اوهمان‌دم است:

**رباعی**

هرچیز به جز خدای نامی چند است — دامی ز پی فریب عامی چند است
تکلیف نماز و روزه و حج و زکوة — جوشی زپی‌پختن خامی چند است

**رباعی**

آنم که ندارم بـه دو عالم نامی — نایافته جزبه یك وجود آرامی
گرخلق‌جهان جمله‌چومن‌بودندی — حاجت(۵)نشدی‌رسولی‌وپیغامی

یعنی توحید وعرفان کار نبوت ورسالت همه میکند .

---

(۱) ۱۱۲-۱ (۲) ۱۱۲-۲ (۳) ۱۱۲-۳ (۴) ۱۱۲-۴
(۵) صاحب ×

واسطی هم در تفسیر آیهٔ « یکاد زیتهایضی و لولم تمسسه نار نور علی نور» (۱) فرموده‌که: نزدیك است‌که زیت او یعنی روح او افروخته شود، بی‌آنکه نار دعوت و سماع‌کتاب به او برسد و چون نور هدایت با نور روح همراه گشته ، نور علی نور است . یعنی الله سبحانه روح انسان را استعدادی داده‌که بی وساطه همه چیز به او می‌تواند رسید .

**شطح:** ابوسلیمان‌دارانی فرمود: وقتی‌که‌گریه می کنددل ازنایافت، خنده می‌کند روح از یافت . یعنی روح همه وقت و همه جا عارف است و خندان .

**شطح کبیر**ـ وی ازکمل عارفان هندوستان است و پیشوای طریقهٔ خود و پیروی را مانند نام موندیه بود که یکی از اقسام فقرای هنود است . کبیر اگر چه نساج بود؛ اما خیرالنساج بود و در توحید وی را اشعار بسیار است ، به‌زبان هند . مسلمانان وی را مسلمان می‌دانستند وکافران کافر ، ووی از هردو مبرابود در حالت نزع مسلمانان پرسیدند که ترا دفن کنیم ؟ گفت : اگر بیابید و کافران گفتندکه ترا بسوزیم ؟ گفت : اگربیابید.و درحجره ببست و بگذشت. چون حجره را باز کردند ،گلی چند درحجره‌یافتند و نزاع‌طرفین‌برطرف شد .

کبیر روزی نانی‌برای خودپخته‌بود. سگی آمد وآنرا برداشته ، روان شد روغن را گرفته از پس سگ دوید و گفت : روغن حاضر است . نان را با روغن بخورید .

مردم وی را طعن وانکار کردندکه‌کبیر خراب شد . وی [نیز] دران‌ضمن می‌گفت‌که‌کبیرخراب شد.

اما چنانکه مس از صحبت اکسیر و درخت های دیگر از صحبت صندل ورود به رسیدن دریا، همچنان‌کبیربحق پیوست وخراب شد.

(۱) ۲۴-۳۵

**وهم** وی گفته است : بنده بایدکه از افتادگی همچو سنگریزه باشد و این به چکار آید ؟ که سنگریزه پای رونده را آزار می‌رساند . بلکه بنده باید که خاك راه باشدکه پای را ازوآزار نرسد . اگر خاك هم باشد به‌چکارمی‌آید؟که برسر وروی راهگذران نشیند . بنده می‌بایدکه مثل‌آب باشد . آن هم به چکار آید؟ که آب گرم و سرد می‌شود . بنده بایدکه به هیچ چیز متغیر نشود ؛ بلکه بنده‌بایدکه همچو خدا باشد . اگرخدا هم‌باشد، چه‌فایده؟ از خدا همه‌چیزمیشود، بنده‌میبایدکه بنده باشدکه ازوهیچ چیز نشود .

### رباعی

دارم ز شراب معرفت مستی ها    زین مستی ها عقول در پستی ها

یعنی‌که مرا نیستی پیش آمد    کان دارد خنده بر همه هستی ها

**وهم** کبیر در معنی «سیروافی الارض» (۱) فرموده است که حق تعالی می‌فرمایدکه سیر کنید در زمین تا عجایب‌ها ببینید و این خطاب به عارفان کامل است . علمای بی ادراك از استماع معنی این آیت به جهت الزام دادن پیش کبیر آمدند و سؤال از معنی این آیت‌کردندکه سیر در زمین چگونه‌کرده شود . چنانکه نشسته بود درزمین فرورفت وبعدازساعتی ازجای دیگر سربرآورد وگفت چنین‌سیر باید کرد .

**شطح:** بابالال موندیه‌که ذکر وی به تقریبی پیش گذشت فرموده‌اند که کبیر مرا گفت که : مرشد چهار قسم میباشد : یکی مثل طلا ، که دیگری رامثل خود نمی‌تواند ساخت . دوم مثل اکسیرکه هرچه باو رسد ، طلاکند . اما طلا چیز دیگر راطلانتواندکرد. سیوم‌مثل درخت صندل که‌درخت‌باستعداد(را)صندل‌تواندساخت و در بی‌استعداد تصرف نتواند نمود . مرشد چهارم مثل چراغ ، که آن را مرشد کامل گویندکه ازیك چراغ صدهزار چراغ روشن شود و درین معنی‌گفته‌ام :

---

(۱) ۶-۱۱

**رباعی**

عارف دل و جان تو مزین سازد
خاری که کند بجاش گلشن سازد
کامل همه را ز نقش بیرون آرد
یک شمع ، هزار شمع روشن سازد

**وهم** بالال می‌گفتند که شیخ مباش ، ولی مباش ، صاحب کرامات وخوارق مباش، فقیربی‌ساختگی باش .

**شطح: باباپیاری** ـ وی سرسلسلهٔپیاری پینهان (۱) است وپیش ازوی این طریق نبود . ازکبار(۲) مشایخ ہندوستان است . اگرچه در زمان اکبر پادشاه مردم خوب از اولیا بوده‌اند ، اما من می‌گویم که مثل وی دران وقت کسی‌نبوده وی بر همه غالب و صاحب تصرف بود . چون ذکر ایشان در هیچ‌کتابی نبود ، و من از ایشان سخنان داشتم ؛ در ضمن شطح نوشتم . دوکس را از مریدان خاص ایشان دیده بودم و احوال و سخنانی راکه نقل کردند ، امتیازی تمام ظاهر شد ، بر معاصران در ترك و تجرید و معاملت و بلندی سخن توحید (۳) و تفرید . اول طریقهٔ ایشان این بود ، که در میان پانصد یا هزار مرید اگر کسی به طلب شیخ ایشان می‌رفت هیچکس او را نمی‌یافت . از هرکه می‌پرسیدکه پیر شما کیست ؟ می‌گفتندکه توئی پیر ما و در میان یکدیگر هرگز نام خود را نمی‌گفتند (۴) و نسب خود را ظاهر نمیکردند و یکی‌که بر می‌خاست همه برمی‌خاستند ، و یکی که می‌نشست همه می‌نشستند ، و چون فتوحی می‌رسید همه را برابر قسمت میکردندو اگرآن قدر نمی‌رسیدکه به همه برسد ، می‌انداختند ، و اگرکسی از ایشان می‌مرد اطلاق مردن برو نمیکردندکه مرده است . می‌گفتند که مانده شده است و نشسته؛ یعنی برعارف اطلاق مردن جایزنیست ؛ چه جان به جانان پیوست . آب ، آب‌شد و خاك خاك و هوا هوا و آتش‌آتش . درین معنی‌گفته‌ام :

---

(۱) تنها × پنهینان M (۲) کبایر M (۳) سخن و توحید N M
(۴) گرفتند ×

## رباعی

بیرون و درون کوزه پر بود هوا

پیچید درون کوزه آواز و صدا

کوزه بشکست و گشت آواز آواز

بشکست حباب و گشت عین دریا

شیخ طیب (۱) سرهندی از یاران ایشان بود و سخنان خوب از ایشان نقل می‌کرد . گفت که از باباپیاری پرسیدم‌که الحال مشغولی شما چیست ؟ گفتند‌که یاد می‌کنم خود را و دوست می دارم خودرا و با خود مشغولم . بابا پیاری به هیچ یك از عبادات ظاهری نمی پرداختند . اگر کسی می گفت که در قرآن و احادیث چنین است به مخاطب می گفتند کـــه قرآن و احادیث من قول تست . هرچه تو بگوئـی قبول دارم .

یکی از ملایان‌گفت : شنیده ام ، نام خدا برزبان نمی آری ؟! گفت : نام ترا می‌گیرم . گفت : اگر نام خدا نمی گیری ترا آزار می کنم . گفتند : می ترسانی از خود و تکلیف نام بردن دیگری می کنی . تو حاضری نام ترا چرا نگیرم که نام غایب‌رابگیرم ؟!

وبابا درون خانه‌درنمی‌آمدند وبیرون شهر می نشستند، می گفتند که سقف خانهٔ من آسمان است و فرش زمین . شیخ طیب (۲) گفت : باباراگفتم : موی‌بروت خودرا چرا نمی‌گیرید ؟ گفت : آدم برای حوا می‌گرفت ، مرا حوا (۳) نیست ،برای که‌بگیرم . یعنی نه درهمه عمـر زن کـرده ام و نـه خواهشی مـانده است . شیخ طیب گفت : وقتی از ایشان پرسیدم‌که هرگز نمی بینم که چیزی تناول می‌کرده باشید ، کی چیزی می خورید ؟ گفتند: وقتی‌که گرسنه می شوم نصف شب سگی می آیـــد ، قوت خود را در دهن‌وی می‌گذارم و این اشاره به نفس بود .

---

(۱)ـ طبیب M (۲)ـ طبیب M (۳)ـ هوا M

**شطح شیخ حسین دهدهه** رحمة‌الله: وی‌را گفتند: توچیستی؟گفت: نه‌مقیم‌نه مسافرنه مسلمان نه‌کافرالان‌کما‌کان.وی‌طریق ملامت‌به‌دهل ونقاره پیش برد وازمتأخران‌هیچ کس‌چون‌اوطریق‌ملامت‌رانسپرد.اوستاداهل‌ملامت‌بود درزمان‌خود. چون‌مخدوم‌الملك که مثل غلام خلیل مردی مرائی بود، خواست‌که اورا تعزیرکند، درمیان بازار لاهور به ساز و نوا وی را بدید . شیخ دست به جلو اسپ او انداخت وگفت : سوالی بشنو و جوابی بگوی . ارکان اسلام پنج است . در توحید ما و توشریکیم . حج وزکوة را را توگذاشتی و نماز و روزه را من گذاشتم . پس چرا من مستحق تعزیر باشم و تو نباشی؟! وی در جواب ساکت ماند . دیگر هرگز ارادهٔ تعزیر نکرد . وی را طرفه مشربی بود . از صبح تا شام همراه‌گویندگان و سازندگان در تمام شهر ریش تراشیده و مست می‌گردید و هیچ‌کس دست‌بروی نیافت . خوارق وکرامات ازوی بسیارظاهر می شد . حافظ قرآن بود و آیت هارا معنی غریب می گفت . در تمام روز یك ختم قرآن می کرد . روزی پیروی‌گفت‌که‌تمام قرآن در نماز بخوان . او شروع‌درخواندن نمود . چون به سورهٔ «الم نشرح لك صدرك (۱)» رسید ، بلند خندید ونمازراگذاشت وبدر رفت و دیگر به خدمت شیخ خود نیامد . شاید که خندهٔ حسین ازین‌راه باشدکه تفسیر این سوره چنین به خاطرش رسیده باشد که الم نشرح لك صدرك ؟ آیانگشادیم سینهٔ ترا به توحید و معرفت .

و نینداختیم‌بار وهم وانانیت تراکه پشت ترا پست داشت و نرسانیدیم ترا از ذکر به مذکور ؟ پس بدرستی که هر فنائی بقاست و به تحقیق هرکرا فنابخشیدم باقی‌گردانیدم اورا به بقای خویش. پس وقتی‌که فراغ حاصل‌کردی ازانانیت‌وهستی موهوم خود ، پس مستقیم (۲) به هستی ما باش و به سوی هستی پروردگار خود متوجه گرد . یعنی به باطن خود متوجه باش که رب ظاهر باطن است.

شیخ طیب (۳) وی را دیده بودو سخنان عالی ازو داشت ، می‌گفت: هرکه

(۱)-- ۹۴-۱ (۲)-- مقیم X (۳)-- طبیب M

به ارادت پیش وی می‌رفت ، اول می‌گفت که ریش بتراش . بعد از آن پیالهٔ می به دست او می داد . اگر قبول می‌کرد ، مرید می ساخت و الا او را می راند .

ملا عبدالحکیم گفت : پیش وی رفتم و گفتم : مرا مرید کن ، گفت : می خواهی که مرا در تمام شهر رسوا کنی ؟ تو ملائی و مرد این کار نه‌ای .

**وهم** ملا گفت : پیش وی نشسته بودم . شخصی آمد و گفت: عاشق زنی هستم و او به من راضی نمی شود و دست نمی دهد . شیخ حسین گفت : بروچند روز موضع مخصوص اورا نام می‌گرفته باش . بعد از چند روز آن شخص آمده ، گفت که آن زن بی اختیار شده به من دست داد .

**وهم** چنین شخصی‌پیش اورفت که مرا حاجتی است و آن برنمی آید.وی را به قبری حواله‌کرد که رفته ،بران بول کند . چون چنین کرد ، آن حاجت‌برامد. این قسم چیزها ازوی بسیار است .

**شطح محمد شریف- قدس‌سره -:** وی‌ازخراباتیان و بی قیدان زمان‌ماست وی‌گفته که مطیعان نبوت عاصیان ولایت اند و مطیعان ولایت عاصیان الوهیت . و هم گفته : « لیس الخالق فی‌الظاهر والباطن الا بصورة الخلق والخلق عین الخالق والخالق عین‌الخلق ولیس الموجود سوی الله » . نیست خالق درظاهر وباطن مگر به صورت خلق و خلق عین خالق است و خالق عین خلق و نیست موجودی به غیرالله وهم وی‌گفته : « الادم هوالخالق بحقیقة العروج و المخلوق بوهم النزول و اذارفع وهم النزول فهوالله » یعنی آدم خالق است به حقیقت عروج و مخلوق است به وهم نزول . وقتیکه برخیزد و هم نزول پس او خداست . وهم وی گفته که عبودیت کفر است « لاخیر فی العبید » یعنی نیکوئی در بندگی نیست . این شطح بسیار ظریفانه است . وهم در خطبهٔ رسالهٔ خود نبشته که حمد وصلوة هردو برمحمد است .مسمی محمد است و جمیع عالم اسمای او .

**شعر**

بود احمد احد ، بی میم موهوم
علیه الحمد را کردی تو معلوم

قبای بندگی را او دریده
ردای کبریا بر سر کشیده

محمد روح شد تو جسم خوانی
محمد حق بود تو روح دانی

دلیلش ما رای الله غیر الله
چه گویم لا اله الا انا الله

محمد کفر و ایمان را شریك است
اگر چه ذات پاکش لا شریك است

محمد شد شریف اندر هزاری
تو سال هستیش را چون شماری

یعنی محمد پیش از هزار سال رسول بود . حالاکه هزارسال گذشته ؛ در محمد شریف که منم حقیقت محمدی ظاهر شده . موافق همین بیتی هم گفته :

پیش از هزار سال محمد رسول بود
بعد از هزار سال محمد شریف شد

گویند در حالت نزع فرورفته بود وجماعتی از فقراکه بالای سراونشسته بودند ، شروع در کلمه خواندن کردند . چشم وا نموده ، گفت : شما کلمه گفتن نمی دانید از من بشنوید ، لااله الا انا بگفت و جان بداد .

**شطح صالح:** وی ازکبار مشایخ سیوستان بود و بی قید ، بعد از شریف فوت کرده ، درزمان ما بود ، اما من وی را ندیده بودم ، در دهلی متوطن بود ، قبر وی هم آنجاست ، بلند مشرب بود و چون یوسف بن حسین رازی خلق را بر خود

می شوراند . گاهی نماز می‌کرد وگاهی نمی‌کرد . وی بود که ملائی را به مسجدبرد وگفت که خواهی‌که خدای‌ترا بنمایم؟گفت : چرا نه ؟ کلمهٔ طیبه بر درمسجد نوشته بود ، گفت : این است خدای تو که به این ایمان آورده ای . روزی دید که مشایخ دهلی درروضهٔ سلطان المشایخ در سماع اند وگریه می‌کنند. برخاست و پیش رفت و گفت : مگر احوال سلطان المشایخ درقبر دیده ایدکه‌گریه وزاری می کنید ؟! ازین سخن مردم منکر او شدند و فتوی بر قتل او نوشتند، اما هیچ‌کس بروی دست‌نیافت اصحاب وی‌را مردم دهریه می‌گفتند ، اما من این سخنان را شنیدم ، چون سخنان نازك بود ، مردم نمی فهمیدند اوان دهریه می گفتند . وی بود که چون تابوت ملا عبدالنبی را به دهلی آوودند ، شب پنهان شده ، واکرده ، دید و گفت : برای آن دیدم که می‌گفتند که درراه حق ودین و شریعت مرده است . دیدم که بدن اوگداخته است یانی ؟ چون دیدم حال سگ مرده و خر مرده و گندیده به او برابر بود . یعنی او نیز مثل آن ها متعفن و مضمحل شده بود .

**شطح پیر کبیر شیخ‌مبر- قدس سره -:** حضرت‌شیخ‌میرهم‌پیرمن است و هم پیرپیرمن . بزرگترین شطحای (۱) شیخ میر پیرمن است ملا شاه و بزرگترین شطحای پیر خود منم .

در طریقت استادهمه متقدمان سیدالطائفهٔ جنید است و در متأخران‌حضرت شیخ میر.

حضرت شیخ هرگز عصا به دست نگرفت و تکیه زیر سر نگذاشت . چون سبب آن را پرسیدند ، فرمودند : که آیهٔ « القهایا موسی » (۲) مرا ازین‌هابازداشته تکیه جز برو نشاید .

شیخ محمد مرید ایشان است ، مراگفت که واقعهٔ خود با ایشان می گفتم

(۱)- شطحها XM (۲)- ۲۰-۱۹

که دیده ام آسمان وزمین همه شمائید . فرمودند : خود را دیده باشی که همه خود توئی من و توئی نیست.

**وهم** پرسیدند که شما معتقد نه فصوص هستید ؟ فرمودند که هر عضو من فصی است ، چرا معتقد نباشم ؟

**وهم** می فرمودندکهشهاب الدین سهروردی وبهاءالدین‌ملتانی اگر واقف می شدند بر فقر من ، هرآینه از فقر خود شرمنده می شدند . (۱)وهم می‌فرمودندکه طالب اسما هم‌به هم نمی‌رسد تا به طالب مسمی چه رسد .

**وهم** چون پیرمن مولا شاه دراواخر متوطن کشمیر شدند، هرکه ازکشمیر به خدمت شیخ میر می رسید ازوی می‌پرسیدند که خدای کشمیر چه حال دارد؟یعنی ملا شاه .

**وهم** می فرمودند که ستون عالم‌غفلت است و اهل‌غفلت معذورند .

**وهم** خود شنیدم که می فرمودند: از مریدان من مردی است ابوالمعالی نام که نماز نمی‌گذارد وریش می تراشد و هرچه خواهد ، چنان شود .

**وهم** ملا خواجه‌که از مریدان حضرت شیخ میر است نقل‌کردکه روزی‌در خانه (۲) نشسته بودم برمن فروریخت و از آنجا برنخاستم والله الله بلندگفتم : بعد از آن‌که بسلامت بدر آمدم ، به خدمت ایشان (۳) نقل کردم . فرمودند : بار اول بلند گفتن الله برای شنوانیدن خلق بود باردوم اللهگفتن دررقت مردن از نقص‌است. یعنی نام گرفتن وذکرکردن ازغفلت است . درین‌معنی گفته ام :

**رباعی**

هستی وجود خویشتن کردم رد گردید مساویم همه نیك و بد

---

(۱) انصاف می دادند بر فقرمن NM (۲) خانگه X (۳) پدرایشان X

اکنون نتوان نام خود و نامش برد ، گر نام بگیرم (۱) ز من او می ونجد

**شطح شیخ شاه محمد یمینی بری** -قدس الله سره- : شخصی پرسید از ایشان که خدای لامکان است ، به چه مناسبت کعبه خانهٔ او باشد ؟ فرمودند : عالم کبیر انسان است و دل انسان را خانهٔ خود فرموده و دنیا عالم صغیر این خانه ، پس به این مناسبت این را هم خانهٔ خود گفت . عوام را راه حق نماید و خواص را خود احتیاجی به آن نباشد که در ایشان است خانه و صاحب خانه .

شیخ ازکبار مشایخ زمان بودند ، سی سال پا برهنه گرد حرم گردیدتد و اندرین زمان ایشان را طاوس الحرم می‌گفتند ، مجاور بودند در مکه معظمه ، مثل ایشان در آن وقت‌کسی نبود ، درباطن مرا به ایشان نسبتی به هم رسید و کس به خدمت ایشان فرستادم . مرا بسیار دوست داشتند وطاقی و ردائی‌که پوشیده‌بودند، برای من فرستادند و بدست (۲) خود این چند فقره عربی را به من نوشته بودند : سلام خدا که روشن است و تحیات او که مبارك و نیکوست مخصوص گردانیدم به حضرت چناب‌کریم عالی اخینافی‌الله ومحبنالله (۳) محمد دارا شکوه، محفوظ داراد شمارا الله تعالی به حق قرآن عظیم ونبی‌کریم و بپوشاند شما را خدای تعالی حله های جنت در جنت بعد از عمر طویل . این است دعای ما و بـر خداست قبول آن .

رحلت ایشان روز سه شنبه پانزدهم صفر سال یك هزار و پنجاه و دوی هجری روی نمود .

**شطح شیخ فرید** - رحمة الله علیه - ایشای از جمله مفردان وقت مـا بودند . حراست و تصرف مملکت پنجاب تعلق به ابشان داشت و خاص و عام را رجوع به ایشان بود و هرچه اززبان ایشان بر می آمد ، همان می شد . همیشه‌ریش

---

(۱)- برم M (۲)- به دستخط M (۳)- اخنیاالله‌فی‌الله M اخنیا بی‌الله ومحبنا الیه N .

وبروت را می تراشیدند وهرکه هرچه ازمسکرات می برد ، تناول می‌کردند ، هیچ گاه برزبان ایشان لفظ الله جاری نمی شد . مرید سید محمد شاه بخاری بودند و از کبرای عقلای مجانین وکمل اولیاء . چندین سال در گنبد مرقد پیر خود که بیرون شهر لاهور در موضع میانی‌است‌گذرانیده ، بعد از آن چندین سال دیگر در قبرستان نزدیك مرقد پیر خود درکمال تفرید و تجربه وفقر و سکر به سر می بردند . مرا اخلاص و اعتقاد تمام بود در خدمت ایشان، به صلابت و هیبت ایشان هیچ یك از مشایخ ندیده ام . هرکس به‌خدمت ایشان می رفت وحشتی عظیم در دل آن‌کس‌پدید می آمد ، چنانچه پیش شیر رفتن آسان تر بود که‌نزدیك ایشان . با وجود این‌غلبهٔ حال و استغراق ؛ هرگاه من به خدمت ایشان می رفتم عنایت و التفات می‌کردند و آنچه از قسم میوه و طعام پیش ایشان می بود ، البته بمن می دادند آنچه برای ایشان می فرستادم ، البته تناول می فرمودند ، طریقهٔ ایشان این بودکه با هیچ کس سخن نمی گفتند ؛ مگر شخصی که به خدمت ایشان می رفت و مکث می کرد ، این قدر می فرمودند که برو برو . مگر مرا، چون‌خادم ایشان می‌گفت‌که به این‌مخلص خود دعا کنید ، می‌گفتند : سالی دوازده ماه خوش بماند وعمر خضر یابد و دشمنان او مردود شوند . خادم را می‌گفتم که خاموش باش که من برای دیدن روی مبارك ایشان آمده ام . روی خودرا پیش آورده، می فرمودند : ببین . هرگاه به دست‌خادم چیزی برای من می فرستادند ، می فرمودند : به پادشاه برسان و مرا پادشاه خطاب می کردند . خوارق ایشان واشراف بر خواطر زیاده بر حدو نهایت بود و من‌خود از ایشان خوارق و کرامات بسیاری دیده ام . چنانچه سالی امساك‌باران شد و خلق عاجزآمدندو استسقای علمای شهراثری نبخشید . من کسان به خدمت ایشان‌فرستاده، التماس نزول باران کردم . فرمودند : از امروز تا هفتهٔ دیگر خواهد بارید . چنین شد که فرموده بودند ، تا هفتهٔ دیگر باران عظیمی بارید .

رحلت ایشان روز دوشنبه سیوم ربیع‌الاول سال یك هزار و شصت و دوی

هجری بود و حوالی (۱) مسکن ایشان مدفن ایشان شد .

دو روز پیش از رحلت به من گفته فرستادند که پس فردا خواهی آمدومن تفهمیدم که رحلت خواهند کرد . روز دوم قضیهٔ ایشان روی‌نمود ومن‌دروقت‌تجهیز و تکفین ایشان حاضر بودم وروی مبارك ایشان را می دیدم . گوئیا در حالت حیات اند ، به همان صلابت و هیبت ، وهی خواهند با من سخن بگویند .

مدتی پیش ازرحلت شخصی‌رجب نام‌نذری به‌خدمتشان آورد ، قبول‌کرده به فقرا قسمت کردند و فرمودند که‌می دانم‌چه خواهش داری . برخاسته‌ازقبرستان کفش کهنه ای جسته ، آوردندو به خادمان فرمودندتا اورا آویختند و کفش‌بسیاری بر سر و روی وی زدند .بعد از آن‌گذاشتند ، حال عظیمی بد و روی نمود ومجذوب گشته‌درهمان قبرستان بسر می برد و مثل ایشان می‌گذراند و الحال صاحب‌حالات و مقامات بلند است ، چون سکوت و استغراق برایشان غالب بود ، شطحی از ایشان شنیده‌نشدپاره‌ای از احوال ایشان به جهت تیمن و تبرك نوشته شد .

**شطح پیر من حضرت مولانا شاه- سلمه الله-** (۲) پیرمن در مریدان حضرت شیخ میر چون شبلی است درمریدان سیدالطایفه جنید ودر سکینة الاولیا(۳) چون به تفصیل احوال ایشان را ونسبت مریدی وتربیت یافتن خودرا نوشته‌ام؛ درین کتاب اکتفا به شطحی چند نمودم .

در تفسیرآیهٔ «یا ایهاالذین آمنوا لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری» (۴) ، فرمودند : ای کسانی‌که ایمان حقیقی آورده اید ، نزدیك نماز نشوید وقتی که در حالت سکر ومستی حق اید . سکر حالتی بلندتر است ازنمازگزاردن . درنزدصحبت خدمت گناه است ، معشوق را بر عاشق نگاه است . اگر مستی مجازی است ، قرب

---

(۱)- حویلی‌جای N (۲)- قدس‌الله‌سره MN (۳)- سفینة‌الاولیا X

۴- ۴-۴۳

نماز ممنوع است . تا نماز ملوث نشود ؛ درین صورت عزت نماز است و اگر سکر حقیقی است باز هم قرب نماز ممنوع است ؛ درین صورت عزت سکر است . ازحق مگذر، حق نگر ای همه چشم بر ظاهر نگاهی به باطن هم ، قرآن تمام ظاهر نیست ، شریعت است وطریقت است و طریقت سبب حقیقت .

**رباعی**

تا نگذری از شریعت عام ای دوست
بر شرع خواص کی‌نهی گام‌ای‌دوست
آنجا که شریعت اخص الخاص است
از هر دو گذر دروست آرام ای دوست

**وهم** مرا می فرمودند که همه مشغولی ها را گذاشته ایم، مشغولی‌ماخود را گرفته نشستن است ودست بربدن خود مالیدن .

ازدرون خویش می یابم‌دمادم بوی یار
خویشتن‌رازان‌همی گیرم‌همیشه درکنار

* * *

گویم سخنی زراه تحقیق و صواب
گر مرد رهی قبول کن روی متاب
هرگز نبود صفات بر ذات حجاب
کی نقش بر آب مانع است از بر آب

یعنی دست یقین بر بدن خود نهادن ، دست براطلاق نهادن است. تقیدمانع وحجاب اطلاق نیست .

**وهم** در بعضی مکاتیب ایشان مندرج است : ای شناور ! تو عین دریائی چرا به این عین درنائی ؟ دریاب خود را به خوبی ، ای طالب تو خود عین مطلوبی، ایمان عرفان است ، کافر کسی که بی ایمان است .

**وهم** فرموده‌اند: ای‌مؤمن! مؤمن‌آن‌کافری‌که به‌حق رسیده، حق را دیده و حق را شناخته ، وکافر آن مؤمنی‌که به حق نرسیده و اورا ندیده و نشناخته . نزد خاصان حقیقت‌کفر و ایمان دیگر است . مؤمن وکافرکسی دیگر بود ، و ایمان وکفر را معنی‌دیگر.از جملهٔ اشعار ایشان است :

نیستم منصور و نصرت خواه از منصور وقت :

نــاظر (۱) وقتم بسطر غیرکرده (۲) لااله ؟ لااله لااله الاالله مقصود را

شاخه هاببریده ام از بهرسرسبزی لا(۳)

از سوی و ماسوی ، ما سوی او گشتیم عین

عین ما از عین روشن شد ، سوی شد عین ها

عاشقم نی. عارفم‌نی ، جزءنی‌کل‌نی ، چه‌ام ؟

هستی مطلق ، که شد ارض و سما مافیهما

فیهما ما و همـا (۴) مـا وهمه ما ، مـا همه

مـا و غیر مـا همه ما در همه هستی مـــا ؟

با حقیقت‌کار اگر داری (۵) ، طریقت‌راسلام

معرفت در دست چون افتد شریعت را دعا

در شریعت یك دو شاهد بایدم (٦) از بهر تو

آن یکـی گفـته اناالحق دیگر ارفع من لـوا

شاه‌معنی‌شو ، خلاص ازلفظ ،گویا معنی‌است

چون‌که در گوشت‌ندا شدبانگ من صمت نجا

## غزل

شکر که امروز شد ، دولت فردای مـا

رتبهٔ اعلی گرفت ، همت والای ما

(۱) ناصر N (۲) ستر غیرکردم M (۳) سرسبزی ها MX (۴) ماهما مافیها N فیهما وماهما و ماهمیشه‌ماهما X (۵) افتد XN (۶) پایدارم A

رشتهٔ تسبیح ما ، رشتهٔ زنـــار شد
ره سوی میخانه داد ، مرشد دانای ما
اول‌وآخر نداشت، وصل‌ترا هر که‌یافت
آدم و حوا نبود ، بی بی (و) بابای ما
روشنی کفر ما ، ظلمت اسلام سوخت
تا چه زند فتنه ها ، سر دگراز پای ما
«شاه» جهان آفرین ، جای مرابرگرفت
گفت‌که برخیز شاه، جای توشدجای ما

* * *

عمری که بلند و پست بودم بودم
در مرتبه هیچ و هست بـودم بـودم
خود آمـده ام بخود پـرستی اکنون
آندم کـه خدا پـرست بـودم بـودم

* * *

عمری بطلب در پی جـانانه بریـم
بر هـــر در خانقاه و میخانه بـدیم
هر گه به نگاه خاص در خود دیدیم
دیدیـم دران نگـــاه جانانـه بدیـم

**شطح حضرت باری** ـ رحمةالله علیه ـ : ایشان از جملهٔ مفردان‌بودند و از مشایخ جبال واز اوستادان من اند ودر توکل و تجرید و تفرید و توحید بی‌بدل وقت ، آن قدر خوارق و اشراف بر خواطر که از ایشان دیده ام و آن مقدارعجایب و غرایب وکرامات که از ایشان مشاهده کرده ام ، از بعضی‌کمل این طایفه‌خوانده‌ام و شنیده بودم ، آن چه بر زبان ایشان می رفت بعد از شش ماه و یك سال همـان می شد .

آنچه شیخ الاسلام گفت ـ که ذوالنون برتر از آن است که او را به کرامات ومقامات بستایند ، او خودکرامات کرامات است ، مقام وحال ووقت پیش او سخره و درمانده است و ابو سعید خراز غایتی است که فوقی بران متصور نیست ـ حال ایشان بود .

چون ذکر ایشان در هیچ یکی از مؤلفات من نبود و هیچکس از احوال ایشان اطلاعی نداشت خواستم در ضمن شطح ها پاره ای از احوال ایشان هم بنویسم .

در اوایل دوازده سال متصل یك بار حرف نزدند . بار دیگر هم دوازده سال حرف نزدند وبار آخر که حرف نمی زدند ، بعد از مدت سه سال که خدمت ایشان کردم برسر لطف آمده با من سخن گفتند و از آن زمان گفتگوی می کردند ؛ اما خاموشی و استغراق برایشان غالب بود . یك حرفی می گفتند و فرو می رفتند . پرسیدم که چراکم حرف می زنید ؟گفتند : تیر در ترکش هرچند پربود به کار آید. چون همه خرج کرده باشی؛ در وقت احتیاج درمانی . در فواید کم گفتن مشایخ را اتفاق است .

**رباعی**

کم گوی و به جز مصلحت خویش مگوی
چیزی که نپرسند تو از پیش مگوی
گوش تو دو دادند و زبان تو یکی
یعنی که دو بشنو و یکی بیش مگوی

چندین سال خدمت ایشان کردم و هرچند نام ایشان را پرسیدم ، نام خودرا نگفتند و فرمودند که همه نام ها نام من است و فقیر را نامی نمی باشد . درین معنی گفته ام :

## رباعی

یک ذره ندیدیم ز خورشید سوی
هر قطرهٔ آب هست عین دریا
حق را به چه نام‌کس تواند خواندن
هر اسم‌که هست ، هست زاسمای خدا

وچون ایشان در نواحی قصبهٔ باری عزلت گزیده بودند ، من ایشان را حضرت باری تعالی می‌گفتم ، والا نام ایشان را هیچ‌کس نمی داند . مرا بسیار دوست می داشتند و در خدمت ایشان بسیار گستاخ بودم . مرا می‌فرمودند: هرچه خواهی بگو اما من و تو مگو .

روزی از نسب ایشان پرسیدم ،گفتند : تو امت‌کیستی ؟ دانستم که سید اند ، و در آخر هم صریح گفتند .

درین مدت‌که به خدمت ایشان آمد و رفت داشتم ، هرگز نشنیدم که به تقریبی (۱) اسمی از اسمای الهی یا نام انبیا و اولیا برزبان ایشان جاری شده باشد. آنچه را که مشایخ گفته اند که ذاکر وقتی که عین مذکور شود ، ذکر نماند ، در ایشان مشاهده‌کردم، شبلی وقتی در مجلس جنید الله بگفت ، جنید گفت که غیبت حرام است یعنی درحضور و مشاهده ذکر نتوان کرد .

وقتی پرسیدم که شما بندهٔ کیستید ؟ گفتند بندهٔ خود ، پرسیدم ، ازمشایخ سلاسل به‌که اقتدا دارید ؟ گفتند : به خود . پرسیدم : مریدکیستید ؟ گفتند: مرید خود وغیر از من که به صیغهٔ مذکر با من خطاب می‌کردند ، هرکه را مخاطب می - ساختند ، به زبان هندی به صیغهٔ تأنیث ادا می‌کردند . ازین دانستم که غیر عارف را مرد نمی دانند .

از خواب وخورش گذشته بودند و قوت ایشان اگر گاهی می خوردند ،

(۱) بی ترتیب M

جغرات بودکه مزارعان مواضع اطراف به جهت ایشان می آوردند و ایشان‌را مرید و خادمی نبود . هرگاه از خدمت ایشان وداع می‌شدم از جدائی ایشان می گریستم، می گفتند : اگر چه ترا بسیار می خواهم ؛ اما ما را با هیچ کس آشنائی و بند و پیوند نمانده است .

همیشه‌براحوال ووقایع من‌آگاه بودند. هرچه واقع می‌شد مرا از آن‌خبردار می‌کردند . به سبب استغراقی‌که بر خاطر داشتند ، من در خدمت ایشان بسیار نمی‌-توانستم نشست .

از هرچه به خاطر من می‌گذشت مرا مطلع می ساختند . شبی نصف شب به خدمت ایشان نشسته بودم ، شیخ میر پیر من یاد من آمدند ، درآن اثنا برخاسته چند قدمی رفتند وبه صورت شیخ میر پیرمن ظاهر شدند و پیشانی مرا بوسیدند و گفتند : بخت بالاتر ازین نمی باشد که تو داری ، چون به جای خود نشستند به صورت اصلی خود بودند . دانستم‌که بر خواهش و خاطر من آگاه شده بودند .

یکی از جمله خوارق ایشان این بود که وحوش و طیور و جمادات و نباتات با ایشان متکلم می شدند .

شبی من پیش ایشان نشسته بودم . چیزی در پیش ایشان برای خوردن نهاده بودند . به خاطر من‌گذشت که هرگاه ایشان بفرمایند از آن بخورم و ایشان خاموش بودند . جانوری فی‌الحال درمیان من و ایشان پیدا شد و ایشان را به زبان فصیح‌گفت : بخور ازآنچه می‌خواهی .

ایشان تبسم نموده گفتند : مرا به زور به حرف می‌آری ؟ !

روزی‌مسأله ای ازایشان پرسیدم ، جوابی گفتند . خاطر من درآن‌ایستادنی نمود . من بودم و ایشان . به خدمت ایشان‌که می رفتم هیچ‌کس را همراه‌نمی بردم اسپ من به شاخ درختی‌بسته بود . اسپ جواب موافق قول ایشان داد . تبسم‌نموده فرمودند که اسپ برقول ما شهادت داد .

شبی کرم شبچراغی بسیار دور از ایشان در هوا می پرید ، آن را به ایشان نمودم . شعری هندی خواندند که مضمونش این بود : « تو شراره ای از آتش عشق منی » و دست خودرا برداشتند . آن کرم همان لحظه سر دست ایشان نشست ، ایشان آن را بردامن من انداختند .

وقتی پرسیدم که چیزی می خوانید ؟گفتند : ملا وپندت را کشتم پیش که بخوانم . پندت دانشمند هنود را گویند .

همیشه منبسط و خوشحال می بودند و بس خوش طبع و شیرین گفتار ، و مرا فتح ها و گشایش های بسیار از برکت ایشان روی نموده .

**دیگر** جانوران صحرائی همیشه آمده ، بر دوش و دست ایشان می نشستند و من همینکه نزدیك ایشان می رفتم ، می گریختند . پرسیدم : چرا از من می رمند؟ گفتند : اینها آشنایان من اند و به من خوی کرده اند .

**دیگر** طاوس صحرائی نزدیك ایشان آمده ، دم خودرا سایبان ایشان می ـ ساخت .

**دیگر** آن که اگرچه مرید نمی کردند ؛ اما بر هرکه التفاتی می فرمودند به یك نظر مستغنی می شد و اوراگشایش ها رو می نمود .

**دیگر** آن که اگرچه من خود ندیده ام ؛ اما از جمعی معتبر شنیده ام که شب ها شیر پیش ایشان می آید.

**دیگر** می فرمودندکه درین کوه دوخادم داریم، که گاه گاهی به خدمت می آیند و این ها نه از آدمیان اند .

**دیگر** درسرما و گرما برهنه وعریان می بودند ؛ مگر اندك پارچه کرباسی که ستر عورت به آن می کردند .

روزی درعین زمستان خوشبوئی که بربدن ایشان می مالیدم ، فی الفور خشك می شد .

**دیگر** روزی زنان مزارعانی(۱) که در حوالی‌مسکن ایشان‌سکونت‌داشتند در خدمت ایشان نشسته بودند و من هم بودم ، به من‌گفتند : این ها را دوست می داری ؟ ورعایت این ها می‌کنی ؟ گفتم : مرا با این هاکاری نیست .گفتند: اینها مزارعان (۲) تواند . محنت ها می‌کشند و زراعت می نمایند و خزانهٔ ترا پر می - سازند . با این‌ها مهربان می باش و رعایت می کن .

**دیگر** می فرمودند : من بار تمام زمین را برمی دارم و زمین بارمرا بر نمی تواند داشت . هرگاه ازین جهان بگذرم ، مرا معلق نگاه دارندکه زمین طاقت بار من ندارد ، و آن روز تولد من است و غمگین نخواهید بود و هرخوشحالی که خواهید دران روز بکنید .

این سخن را پیش ازرحلت به دوازده روز فرموده بودند و مرقد خود را نیز به تأکید تمام تیارکنانیده بودند ، بی‌آن‌که‌کسی مطلع شود روزیکشنبهٔپانزدهم ربیع الاول سال یك هزار و شصت و دوی هجری حیات ابدی را اختیارکردند وبعد از دوازده روز ازرحلت شیخ فرید رحلت ایشان واقع شد (۳) و نزدیك موضع سرحنه‌که از توابع پرگنهٔ باری است ، برکنار تالابی‌که به فرمودهٔ ایشان بند بسته بودم ، آسودند . اندرین معنی گفته ام :

**رباعی**

از مرگ نباشد اهل دل را آزار

از خواب نترسد چو شود دل بیدار

گر جان تو جسم را بینداخت چه‌باك

چون‌کهنه شود پوست ، بیندازد مار

**شطح حضرت شاه محمد دلربا** - سلمه الله‌تعالی - (۴) : ایشان از

(۱) مواضعات M مواضع X-N (۲) ذراقان X (۳)وبعد... شد- M N
(۴) قدس‌اله سره N M

استادان من اند و اندر عهد خود در فقر وملامت وریاضت ومجاهدت و ترك‌وتجرید و تفرید یگانه بودند ، اندرین ایام عزلت گزیده ، روی هیچ‌کس نمی بینند . هرکه به خدمت ایشان رود ، از پس پرده حرف می زنند . پیش ازین به چندین سال مرا گفتند که می خواهم روی خود به کسی ننمایم ،گفتم : خلق را رحمت است‌دیدن روی شما . گفتند : روی خود را می خواهم به همان‌کس بنمایم که کامل وعارف شود و خلق خود برای این مطلب پیش ما نمی آیند . پس از دیدن من چه فایده خواهند برد ؟!

شاه مدار هم دراواخر عمر برقع می انداختند وروی به‌کسی نمی‌نمودند.

من هرگاه به خدمت ایشان می رفتم می‌گفتند : الله بیا ، الله بنشین ، با همه کس کلام ایشان همین بود که الله بیا والله بنشین و الله برو و الله برخیز .

روزی به من فرمودند که اگر چیزی از اشعار پیر خود ملا شاه یاد داری بخوان. من این رباعی را خواندم:

گر با توحید حق بود راهنما
مشغول شود زکردن شغل جدا
مشغول نماند و شغل رفت آمد حق
هر گز نشود خدای مشغول خدا

فرمودند : خدا هم مشغول خدا می شود . ما و تو که با هم مشغولیم خدا مشغول خداست .

این شطحیات از مکتوبی که به خط خود به من نوشته بودند ، نوشته می شود :

سبحان الله تا وقتی که خود را بنده می دانستم همه را بنده می دانستم ؛ وقتی که خدا را در همه جا دیدم ، ازآن وقت خود را و همه عالم را خدا دیدم. وهم چنین تا وقتی‌که قالب مبارك خود را مرده می دانستم ، همه قالب هارا که مرده اند

ومی میرند و خواهند مرد، مرده می دانستم و از آن زمان‌که قالب ظاهر خودرا زنده دیدم ، قالب های اولین و آخرین در نظرم زنده درآمدند .

**وهم** فرمودند سبحان الله ! عجب مائیم در نظر خود چیزی دیگریم و در نظر خلق چیزی دیگر . کجا خلق وکجا من ؟ ! خلق همه الله و الله همه خلق (۱)

**وهم** فرمودند :

که جز او نیست در سرای وجود      به حقیقت کس دگر موجود

الانسان سری و انا سره .

سری است درین عبد خفی ، گرشودآن کشف

بی شبهه همان صورت معبود برآید

در حقیقت عاشق عین معشوق است ومعشوق عین عاشق .

**بیت**

عاشق و معشوق اندر ربط عشق آمد یکی

احول‌اند آنان‌که‌می گویند این‌رشته دوتاست

نیز حدیث قدسی شاهد این حال است که الله تعالی فرموده : ای محمد ! نزد من است شراب اولیا . وقتی‌که بنوشند ، مست شوند و هرگاه مست شوند ،طرب کنند و وقتی طرب‌کنند، و اصل شوند وهنگامی‌که واصل شوند داخل شوند وچون داخل شدند نیست فرقی میان من و آنها .

من نیم بالله جانان من نیم

من زجان مردم به جانان می زیم (۲)

ظاهر خلق باطن خالق است وظاهر خالق باطن خلق .

ازین سر کس‌آگاه نی‌جز مصفا

وزین نور محجوب نی جز مکدر

---

(۱) کجا من وکجا خالق . خلق همه خلق ومن الله M    (۲) من ... زیم-X

ندا کرد در گوش دل هاتف جان

که معشوق و عاشق توئی نیست دیگر

چه گویم دوئی نیست در سر وحدت

قلندر خدا دان ، خدا دان قلندر

**وهم** فرموده :

زاحمد تا احد یك میم فرق است

همه عالم درآن یك حرف غرق است

بزرگی فرموده : محمد را دیده اند و نشناخته اند و خدا را ندیده اند و شناخته اند . آه آه هرکه محمد را شناخت خدارا شناخت .

چشمی که جمال مصطفی را بیند

شك نیست که عالم بقا را بیند

این است کمال مرد حق بین به یقین

در هرچه نظر کند خدا را بیند

* * *

از فرق تا به ناخن‌و ازپوست‌تا به مغز

جستیم غیر حق سر موئی نیافتیم

**احوال‌حضرت سلیمان‌مصری** -سلمه‌الله(۱)-: ازسادات‌حسینی واکابرزادگان مصراند و نام پیر ایشان شیخ ابراهیم‌لقائی است- رحمة الله علیه-که از اکابر مشایخ مصر بودند و در سلسلهٔ حضرت خواجه احمد- قدس‌سره- طریقهٔ قلندریه داشتند . در سن دوازده سالگی ازمصر برامده اقصای بلاد عالم را سیاحت نموده ، سیر ولایت عراق کرده ، درسال یك هزار و شصت و چهار هجری از بندر لاهوری به هندوستان جنت نشان رسیدند . چون این فقیر همین ایام درواقعه دیده بود که با یکی ازاکابر قلندریه ملاقات خواهد افتاد ، از آن عزیز پرسیده شدکه طریقهٔ شما چیست ؟ جواب

(۱) قدس‌اله سره X M

داد : قلندریه .

بعد از مشاهدهٔ این واقعه جویای ایشان بودم‌که خبر رسیدکه سیدی آمده، داخل ملتان شده اند . به صاحب صوبه های ملتان و لاهور به تاکید تمام نوشتم که استقبال نموده و مقدم شریف ایشان را گرامی داشته ، اعزاز و اکرام تمام نمایند وبه التماس روانهٔ دارالخلافهٔ دهلی گردانند . حضرت سید به دل خوشی تمام سیر کنان نزدیك دهلی رسیدند . فقیر خود استقبال نموده به ملازمت سراسر سعادت ایشان که باعث گشایش ها وترقی های عالی بود ، مشرف‌گردید .در همان ساعت و همان وقت آن قدر مهربانی و یگانگی مشرب دیدم که مافوق بران متصور نباشد . با آنکه می فرمودند که در سن پنجاه و پنج سالگی ام، اما از نور عرفان و تازگی دل ، چهل و پنجساله مینمودند .

پرسیدم : اینقدر تازگی و جوانی در بشرهٔ مبارك از چیست ؟ فرمودند : ازآنکه غم هیچ نداشته‌ایم و نداریم . گفتم : در اخلاص و خدمتگاری شما مقصرم . فرمودند : با وجود آنکه مردم را از مشرق و (۱) مغرب به جاذبهٔ اخلاص میکشی ، چون مقصر باشی !

**وهم** فرمودند : که از نصف راه بعضی فقرا ما را گردانیده بودند ؛ بجهت آنکه ما را می گفتند که هر فقیری که بتو میرسد ، سلب احوال او میکنی . گفتم که ما را ازین معنی ملاحظه نیست، ما با نیستی خود میرویم او اگر هستی خود را بر ما می اندازد بهتر ، ما پیر میشویم و اگر با نیستی ما میسازد ، او پیرمیشود . ما را بر فقیری خود نهایت اعتماد بود که خود را به تو رسانیدیم .

علمای‌این‌دیارطعن‌کردندکه‌نمازباجماعت‌نمی‌گزارد. فرمودند: اقتدابه‌ناقصان‌نمی‌کنم.

مشرب ایشان در تجرید و تفرید وتوحید ممتاز است و ایشان درفنای‌وجود و جلالت قدر وبزرگی شأن بی مثل و بی همتا اند . استغراق در مرتبه‌ای که اورا از

---

(۱) به M

خوردن و آشامیدن ، بلکه از جای خود حرکت نمودن خبرنه و در شجاعت‌وسخاوت وجود و استغنا بس‌عالی همت بودند و درمعنی آیات و احادیث نکته های لطیف‌بیان می فرمودند . خدمتگاری واخلاص فقیررا پسندیده فرمودندکه من‌پیر خود را سوخته بودم ، از اخلاص و نیازمندی روز پنج مرتبه اورا به‌گریه می آوردم و تو ازین نیازمندی و اخلاص خود مرا سوخته ای . سوخته را سوختن نهایت مشکل است . و فرمودند که چهل وپنج سال است که سیاحت می‌کنم ، به بلندی سخن و علو مشرب تو هیچ‌کس را ندیده ام .

و می فرمودندکه یکی از مشایخ از بام افتاده بود و آزار یافته . جمعی به دیدن‌شیخ رفتند . شیخ‌را از آمدن ایشان خبر کردند ، فرمودند : بروید وبپرسید اگرکسی از بام افتاده باشد بیاید و الا نیاید ؛ چه درد از بام افتاده را ازبام افتاده داند وبس ، ایشان احوال ما چه خواهند پرسید که درد نادیده اند.

**بیت**

با تو غم خود چه سان بگویم ؟!

افتاده نه ای ز بام هرگز

بعضی از سخنان ایشان که شنیده شده نوشته می شود :

می فرمودند که راه یگانگی و قلندری جز با قدم عشق و نیستی پیموده نمیشود و بانجام نمیرسد .

از سید پرسیدم‌که دیدن درویشان فایده دارد یانه ؟ فرمودند : تا زنبور از هرگل چاشنی نگیرد ، شهد حاصل نشود .

روزی سخن از اسم اعظم مذکور میشد ، فرمودند که شیخ من میگفت که اسم اعظم‌کلمه وحروف نیست . اسم اعظم ضمه است ، اما نه هرضمه ؛ بلکه ضمه‌ای که برکاف کن است و میفرمودند که یکی از مفسران در تفسیر خودنوشته که نور محمد مصطفی-صلی‌الله علیه و سلم- را در قندیلی آوردند ، هرکه را نظر بر

سر مبارك محمد افتاد ازپادشاهان شد ، و هرکس که چشم محمدرا دیداز جملۀعارفان گشت و هرکه سینۀ مبارك محمد را دید از جملۀ عاشقان شد و هرکه دهن مبارك مشاهده کرد ، از علماگردیدوهرکه را چشم بربدن اسفل آن حضرت افتاد ، ازنصاری و یهود وجهود وکافران شد .

من گفتم : هرگاه همه عالم یك شخص باشد و آن حقیقت محمداست ، چرا راضی می شوی که نصف محمد در بهشت باشد و نصف در دوزخ ؟ چه همه تن نیکوکار است ورستگار .

الحمدلله‌به اتمام رسید رسالۀ **حسنات العارفين** که در آن مندرج است سخنان عالی همتان همت افزا وعارفان محبوبان خدا ؛ روز جمعه به تاریخ هفتم محرم الحرام سنه یك هزار و شصت و پنج هجری . خوشا سعادتمندی که لذت این سخنان را دریابد و بهره ازین‌ها بردارد و صاحب این سخنان را بزرگ دارد و خودرا از معتقدان و مخلصان ایشان انگارد وهمت را به این دستگاه بگمارد . حق سبحانه و تعالی فرموده که « ما خلقت الجن والانس الالیعبدون» (۱) وجمیع مفسران‌ظاهر و باطن عبادت را به معنی عرفان گرفته اند . پس در عالم هیچ چیز بهتر از توحید و معرفت نیست . زیان‌کارکسی که‌هستی موهوم راکه حیات ابدی وسعادت سرمدی در پی دارد به غفلت بگذارد وبرای کاری که آمده است ناساخته بگذرد ودرین نشاۀ خدارا نشناسد « من کان فی هذه اعمی فهو فی‌الاخرة اعمی » (۲) هرکه خدا رادرین جا دید درآن جا می بیند وهرکه درینجا یافت ، دران جا یابد:

هر که این جا شناخت کو را برد
هر کــه خود را بباخت او را برد
هر که پای خمی گرفت و نشست
ساقی و بــاده و سبو را بــرد

(۱) ۵۱-۵۶ (۲)۱۷-۷۲

آن که زین سر نیافت آگاهی
رفت در خاك و آرزو را برد
هر که در خویشتن نجست او را
رفت و با خویش جستجو را برد
(قادری) یار خویش در خود یافت
خود نکو بود کان نکو را برد

چون بعضی طالبان صادق خواهش نمودند که به جهت موافقت این گروه والاشکوه شطحی از خود هم داخل رساله باید نمود ، گفتم که شطح من اینست که من‌می‌گویم که: همه‌شطح‌ها شطح من است . والله الموفق علی ادراك الحقیقة‌والسلام،

فقیر حقیر عاجز دردمندکه به سان سوسن با صد زبان لال است ، به شوق مافوق به دست خود این رسالهٔ **حسنات العارفین** تصنیف پادشاه زادهٔ حقایق پژوه بلند اقبال محمد دارا شکوه خلف الصدق ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان ، پادشاه غازی صاحبقران ثانی را تحریر نمود . تمت بعون الملك الوهاب .

# نام جاها و کسان